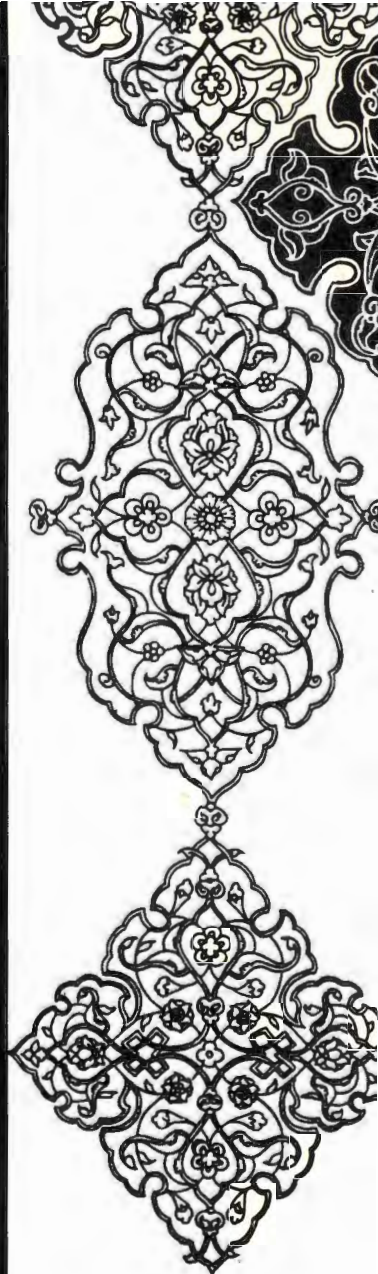


ریشه‌شناسی

(ایتمولوژی)

تألیف

دکتر محسن ابوالقاسمی





۵۰۰ تومان

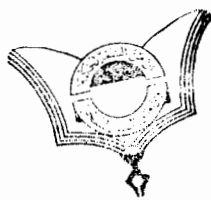
ISBN 964-331-045-1



9 789643 110451

۱/۵۳۰

ریشه‌شناسی (ایمولوژی)



تاسیس ۱۳۷۶
کتابخانه تخصصی ادبیات

دکتر محسن ابوالقاسمی



تهران، ۱۳۷۴

۱۸۹۸۹

۱۸۹۸۹

ابوالقاسمی، محسن، ۱۳۱۱ -
ریشه‌شناسی (ایتمولوژی) / محسن ابوالقاسمی. - تهران: ققنوس، ۱۳۷۴.
ISBN: 964-311-045-1 ۹۶ ص.
فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.
واژه‌نامه.
کتابنامه: ص. [۷۵] - ۷۹.
چاپ دوم: ۱۳۷۹.
۱. فارسی - ریشه‌شناسی. ۲. فارسی - واژگان - ریشه‌شناسی. الف. عنوان.
۲۹ الف/ ۲۹۰۷ PIR ۲ فا ۲
کتابخانه ملی ایران ۷۳۶۱-۷۲م*

انتشارات ققنوس

تهران، خیابان انقلاب، خیابان شهدای ژاندارمری

شماره ۲۱۵، تلفن ۶۴۰۸۶۴۰

محسن ابوالقاسمی

ریشه‌شناسی (ایتمولوژی)

چاپ دوم

۱۱۰۰ نسخه

۱۳۷۹

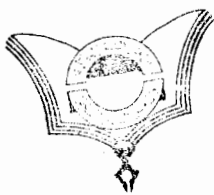
چاپ شمشاد

حق چاپ محفوظ است

شابک: ۱ - ۰۴۵ - ۳۱۱ - ۹۶۴

ISBN: 964-311-045-1

Printed in Iran



فهرست مطالب

عنوان	صفحه
یادداشت	۵
راهنمای نشانه‌ها	۷
معادل انگلیسی برخی از اصطلاحات	۱۰
مقدمات	۱۱
زبان فارسی	۱۲
متنی از فارسی باستان	۱۳
تحول زبان	۱۵
تحول درونی زبان فارسی:	۱۵
۱- تحول نظام آوایی	۱۵
۲- تحول صرفی و نحوی	۲۷
تحول زبان فارسی بر اثر عامل‌های بیرونی:	۳۲
۱- تحول نظام آوایی	۳۲
۲- تحول صرفی و نحوی	۳۳
تحول واژگانی فارسی:	۳۳
۱- تحول درونی واژگان فارسی	۳۴
۲- تحول واژگانی بر اثر عامل‌های بیرونی	۳۵
واژگان فارسی دری در دوره نخست	۴۴
واژگان فارسی دری در دوره دوم	۴۸
واژگان فارسی دری در دوره سوم	۴۹
زبان‌هایی که فارسی با آنها رابطه داشته است:	۵۱

۵۱	الف - زبان‌های ایرانی.....
۵۲	ب - زبان‌های غیرایرانی.....
۵۲	زبان سنسکریت.....
۵۳	الفباهای رایج در ایران.....
۵۷	فرهنگ تاریخی.....
۵۹	ریشه‌شناسی چند واژه.....
۷۵	کتابنامه.....
۸۰	فهرست واژه‌ها.....
۹۵	فهرست اعلام.....

یادداشت

در این نوشته علم «ریشه‌شناسی»، که در زبان فرانسوی بدان «اتیمولوژی» می‌گویند، شرح شده است. ریشه‌شناسی علمی است که به کمک آن «فرهنگ تاریخی» نوشته می‌شود. فرهنگ تاریخی فرهنگی است که در آن تاریخ یک واژه، هم از نظر لفظ و هم از نظر معنی ثبت می‌گردد.

این نوشته دو بخش دارد: در بخش نخست ریشه‌شناسی و مسائل مربوط به آن بررسی شده و در بخش دوم چند واژه از نظر ریشه‌شناسی بررسی شده‌اند. واژه‌هایی برای بررسی برگزیده شده‌اند که نشان می‌دهند واژگان فارسی دری از چه واژه‌هایی و با چه دگرگونی‌هایی از نظر لفظ و معنی تشکیل شده است.

راهنمای نشانه‌ها

الف - نشانه‌های الفبایی

نشانه	شرح
a	فتحه عربی
ā	ا عربی در «ماهر»
â	ا فارسی امروز ایران در «باد»
o	کسره کوتاه
ō	بلندتر از o است
e	کسره فارسی امروز ایران
ē	کسره کشیده، یای مجهول
o	ضمه فارسی امروز ایران
ō	ضمه کشیده، واو مجهول
ā̈	aw انگلیسی
ɑ	an فرانسوی
i	کسره عربی
ī	ی عربی در «امیر»
u	ضمه عربی
ū	واو عربی در «قبول»
k	ک
g	گ
γ	غ

خ	x
نوعی سین بوده است در فارسی باستان	ç
چ	ç / c
ج	j
ط	t̤ / ṭ
ت	t / T
ت	t̤
د	d
ذ	ð
ث	θ
پ	p
ب	b
w	w
ف	f
نگ در «چنگ»	ŋ
نگ در «چنگ»	ŋ̣
ن	n
م	m
v انگلیسی، در اوستایی w انگلیسی تلفظ می‌شود	v
ل	l
ر	r
رای مصوته نامیده می‌شود، در ادای آن مخرج مسدود نمی‌شود	ɾ̥
س	s
ش	ʃ
ص	ʂ
ش	ʂ̣

ش	š
ژ	ž
ه	h / H
ح	ħ / Ħ
خ / ه	h'
خو، یک فونم است، ادای آن چون ادای خ آغاز می‌شود و چون ادای w پایان می‌یابد.	x ^u / x ^v / xw
ح تنها در حرف‌نویسی متون مانوی	h
ه تنها در حرف‌نویسی متون مانوی	<u>h</u>
الف	>
ع	<

ب- نشانه‌های دیگر

×: هنگامی که × روی مصوتی گذاشته می‌شود، آن مصوت هم کوتاه تلفظ می‌شود و هم بلند، به جای آن که بنویسند ē و ā، می‌نویسند ē̄.

←: مراجعه شود.

→: منشأ واژه را نشان می‌دهد.

() : هنگامی که نشانه‌ای در میان () گذاشته می‌شود، آن نشانه ممکن است باشد یا نباشد. به جای آن که بنویسند mā و māy می‌نویسند mā(y).

*: دلالت می‌کند بر این‌که:

۱- تلفظ فرضی است.

۲- معنی فرضی است.

۳- واژه فرضی است.

[] : آنچه در میان [] می‌آید برای روشن شدن مطلب افزوده شده است.

بدیهی است که صورت‌های مکتوب واژه‌ها، که در درون [] آمده، اضافی نیستند.

↓: مراجعه شود به سطرهای پایین.

↑: مراجعه شود به سطرهای بالا.

معادل انگلیسی برخی از اصطلاحات

instrumental case	حالت مفعولی معه	guna	افزوده
vocative case	حالت ندایی	vrddhi	بالانده
root	ریشه	preverb	پیشوند فعلی
past active participle	صفت فاعلی گذشته	genitive case	حالت اضافی
past passive participle	صفت مفعولی گذشته	nominative case	حالت فاعلی ^۱
weak	ضعیف	casus rectus	حالت فاعلی ^۲
stem	ماده	casus obliquus	حالت غیر فاعلی
denominative	ماده جعلی	accusative case	حالت مفعولی
aorist stem	ماده ماضی ^۳	ablative case	حالت مفعولی عنه
past stem	ماده ماضی ^۴	locative case	حالت مفعولی فیه
		dative case	حالت مفعولی له

۱. در گفت وگو از زبانهای باستانی.

۲. در گفت وگو از زبانهای میانه.

۳. در گفت وگو از زبانهای باستانی.

۴. در گفت وگو از زبانهای میانه و فارسی دری.

ریشه‌شناسی

مقدمات

ریشه‌شناسی را در زبان فرانسوی «اتیمولوژی»^۱ می‌گویند. اتیمولوژی واژه‌ای است یونانی، که از راه زبان لاتینی به زبان فرانسوی راه یافته است. در یونانی باستان اتیمولوژی به معنی «شناخت اِتیْمون (Etymon)»، و اِتیْمون به معنی «معنی حقیقی واژه» بوده است.

امروزه اتیمولوژی تاریخ یک واژه است از قدیم‌ترین زمان کاربرد آن تا زمان نوشتن تاریخ آن واژه، هم از لحاظ لفظ و هم از لحاظ معنی. در هر زبان واژه‌هایی در زمانی معین از رواج می‌افتند، اتیمولوژی این‌گونه واژه‌ها تاریخ آنهاست از قدیم‌ترین زمان کاربرد آنها تا زمان رواج آن واژه‌ها، هم از لحاظ لفظ و هم از لحاظ معنی.

پایه علم اتیمولوژی جدید را «سر ویلیام جونز»^۲، قاضی انگلیسی، نهاده است. وی در سال ۱۷۸۶ در برابر انجمن آسیایی کلکته خطابه‌ای ایراد کرد که در آن زبان‌های لاتینی و یونانی و سنسکریت و فارسی را از یک اصل اعلام کرد. از این زمان عده‌ای از دانشمندان در منشأ زبان‌ها و ارتباط آنها باهم به تحقیق پرداختند. از نتیجه‌های تحقیقات دانشمندان در منشأ زبان‌ها و ارتباط آنها باهم یکی این بود که در پنج هزار سال پیش از میلاد مسیح در منطقه‌ای میان جنوب روسیه در شرق رود دنیپر و شمال قفقاز و غرب کوه‌های اورال قومی زندگی می‌کرده‌اند که بعدها به سرزمین‌هایی از هند تا اروپا مهاجرت کرده‌اند. چون زبان این قوم منشأ زبان‌های رایج در هند و اروپا بوده زبان این قوم و خود این قوم «هند و اروپایی» نامیده شد.

مهاجرت قوم هند و اروپایی به جاهای مختلف آسیا و اروپا سبب شد که از تحوّل

1. Étymologie

2. Sir William Jones

زبان آن قوم در جاهای مختلف زبان‌های مختلفی به وجود بیاید:

۱- ژرمنی، ۲- رومیایی، ۳- بالتی، ۴- اسلاوی، ۵- هندی، ۶- ایرانی، ۷- یونانی، ۸- کلتی، ۹- ارمنی، ۱۰- آلبانیایی.

با گذشت زمان از زبان‌های ژرمنی و رومیایی و بالتی و اسلاوی و هندی و ایرانی و کلتی زبان‌های دیگری منشعب شده‌اند به شرح زیر:

ژرمنی: سوئدی، نروژی، دانمارکی، ایسلندی، انگلیسی، آلمانی، و هلندی.

رومیایی: اسپانیایی، پرتغالی، فرانسوی و رومانیایی.

بالتی: لیتوانیایی و لتونیایی.

اسلاوی: روسی، اوکرائینی، لهستانی، چکی، اسلواکی، صربی، کرواتی، اسلوونیایی، مقدونیه‌ای و بلغاری.

هندی: اردو، بنگالی، پنجابی، راجستانی و گجراتی.

کلتی: ویلزی، ایرلندی.

ایرانی: فارسی، زبان‌های کردی، بلوچی، پشتو و آسی.

زبان فارسی

زبان فارسی از زمان هخامنشیان (۵۵۹ تا ۳۳۱ پیش از میلاد مسیح) تاکنون زبان رسمی ایران بوده است. زبان فارسی دوره هخامنشیان، «فارسی باستان»، زبان فارسی رایج پس از هخامنشیان تا اسلام، «فارسی میانه» و زبان فارسی دوره اسلامی، «فارسی دری یا نو» نامیده شده است. علت تقسیم‌بندی فارسی به باستان و میانه و نو، اختلافاتی است که میان هریک از نوشته‌های بازمانده از فارسی در هریک از دوره‌های سه‌گانه هخامنشی و پس از آن تا اسلام و از اسلام به بعد وجود دارد. فارسی باستان به الفبای میخی، فارسی میانه به ۵ نوع الفبا، فارسی دری به الفبای گرفته شده از عربی نوشته شده است. هریک از انواع پنجگانه الفبای فارسی میانه به دوره‌ای خاص از تاریخ و یا جامعه‌ای از جامعه‌های دوره پس از هخامنشیان تا اسلام تعلق دارد. زبان فارسی میانه را با توجه قواعد دستوری و محتوای نوشته‌ها به انواع زیر تقسیم کرده‌اند:

۱- فارسی میانه کتیبه‌ای. این زبان در کتیبه‌های شاهان ساسانی و رجال دوره

ساسانی به کار رفته است.

- ۲- فارسی میانه مسیحی. این زبان را مسیحیان دوره ساسانی به کار می بردند. از نوشته های مسیحیان تنها ترجمه بخشی از زبور به جای مانده است.
- ۳- فارسی میانه زردشتی. این زبان در نوشته های زردشتیان به کار رفته است. از این زبان آثار زیادی به جای مانده است.
- ۴- فارسی میانه مانوی یا ترفانی. این زبان در نوشته های مانوی و پیروان او به کار رفته است. از این زبان، آثاری کمتر از آثار زردشتی، به جای مانده است.
- فارسی میانه کتیبه ای و مسیحی و زردشتی به گونه های مختلفی از الفبای آرامی نوشته شده اند. در هر سه الفبا «هزوارش» به کار رفته است و آن واژه ای است آرامی که به فارسی میانه خوانده می شده است. مثلاً MN نوشته می شده و az خوانده می شده است. فارسی میانه مانوی به الفبایی که از الفبای تدمری گرفته شده نوشته شده است. در الفبای مانوی هزوارش به کار رفته است.
- ۵- پازند. علمای زردشتی پس از اسلام الفبای اوستایی را برای نوشتن آثار دینی خود به کار بردند تا خواندن نوشته های زردشتی را برای پیروان خود آسان کرده باشند. نوشته های فارسی میانه را، که به الفبای اوستایی نوشته شده، «پازند» خوانده اند. میان نوشته های پازند، که در آنها هزوارش به کار نرفته، با نوشته های زردشتیان اختلافاتی از نظر تلفظ واژه ها هست که مربوط می شود به فاصله زمانی میان دوره ساسانی و پس از آن.

متنی از فارسی باستان

- 1- bagah wazarkah ahuramazdāh,
- 2- hyah imām būmim adāt,
- 3- hyah awam āsmānam adāt,
- 4- hyah martyam adāt,
- 5- hyah šyātim adāt martyahyā,
- 6- hyah dārayatwahum xšāyaθyam akunauš,
- 7- aiwam parunām xšāyaθyam,
- 8- aiwam parunām framātāram.

متن فوق اگر در دوره ساسانی به فارسی میانه زردشتی ترجمه می شد به صورت زیر درمی آمد:

- 1- bay [i] wuzurg [ast] ōhrmazd,
- 2- i im būm dād,
- 3- i ōy āsmān dād,
- 4- i mardum dād,
- 5- i šādīh dād mardum [rāy],
- 6- i dārāy šāh kard,
- 7- yak šāh [az] wasyār,
- 8- yak framādār [az] wasyār.

ترجمه متن فارسی میانه به فارسی دری

- ۱- خدای بزرگ است هرمز،
- ۲- که این زمین را داد،
- ۳- که آن آسمان را داد،
- ۴- که مردم را داد،
- ۵- که شادی داد مردم را،
- ۶- که دارا را شاه کرد،
- ۷- یک شاه از بسیاری،
- ۸- یک خدایگان از بسیاری.

از مقایسه میان سه متن فوق معلوم می‌شود که زبان از نظر تلفظ، صرف، نحو، واژه و معنی آن تغییر می‌کند.

bagah: حالت فاعلی مفرد مذکر است از *baga-* به جای *baga-* در فارسی میانه *bay* آمده است، یعنی *a* پایانی حذف شده و *g* بدل به *y* شده است. *i* در درون [] قرار گرفته، چون معادلی در فارسی باستان نداشته است. فارسی باستان نیازی به معادل آن نداشته است.

wazarkah: حالت فاعلی مفرد مذکر است از *wazarka-* به جای *wazarka-* در فارسی میانه *wuzurg* آمده است، یعنی *a* پایانی حذف شده و *a* های میانی بدل به *u* و *k* پایانی بدل به *g* شده است. *wuzurg* فارسی میانه در فارسی دری «بزرگ» شده است، یعنی *w* بدل به «ب» شده است.

martyam در سطر ۴ و **martyahyā** در سطر ۵ هر دو صورت‌های مختلف - **martya** هستند. **martyam** حالت مفعولی مفرد مذکر و **martyahyā** حالت مفعولی له مفرد مذکر است. در فارسی میانه **mardum** به جای **martya** به کار رفته است. **mardum** فارسی میانه بازمانده **martya tauhmā** فارسی باستان است به معنی از تخمه مرد (= انسان). در فارسی میانه ترفانی **mardōhm** آمده که صورت کهن تر **mardum** است. در سطر ۵ **rāy** پس از **mardum** آمده است تا نشان دهد **mardum** حالت مفعولی له دارد. در ترجمه فارسی میانه **ast** درون [] گذاشته شده است، چون در فارسی باستان معادلی نداشته است. فارسی باستان بدان احتیاجی نداشته، اما فارسی میانه به آن نیاز دارد تا مقصود گوینده را برساند. در ترجمه فارسی دری به جای **framādār** فارسی میانه «خدایگان» آمده است، چون در فارسی دری **framādār** رایج نگشته است. در ترجمه فارسی دری به جای **būmi**- فارسی باستان و **būm** فارسی میانه «زمین» به کار رفته است، چون «بوم»، که بازمانده **būm** و **būmi** است، در فارسی دری به معنی «زمین» به کار نرفته است.

تحول زبان

تحول زبان بر دو گونه است. تحول درونی و تحول برونی. تحول درونی تحولی است که در درون زبان، بدون دخالت عامل‌های خارجی، انجام می‌پذیرد. تحول برونی تحولی است، که بر اثر عامل‌های خارجی، از جمله زبان‌های بیگانه، انجام می‌گیرد. به کار رفتن «ببخشید» به جای «ببخشایید» به سبب شباهت لفظی میان دو واژه است، اما به کار رفتن «قدرت» در معنی «دولت» ترجمه تحت‌اللفظ از **power** انگلیسی است، که هم به معنی «قدرت» است و هم به معنی «دولت».

تحول درونی زبان فارسی

۱- تحول نظام آوایی

فارسی باستان سه مصوت داشته که به دو صورت کوتاه و بلند به کار می‌رفته‌اند و از ترکیب آنها مصوت‌های مرکب به وجود می‌آمده‌اند:

ساده

بلند	کوتاه
ā	a
ī	i
ū	u

مرکب

بلند	کوتاه
āi	ai
āu	au

در فارسی باستان ī و ū و i گاه مصوت و گاه صامت به کار می‌رفته‌اند. این‌گونه فونم‌ها را «نیم مصوت» می‌نامند.

در فارسی باستان هر یک از واژه‌ها به سه صورت ضعیف و افزوده و بالانده به کار می‌رفته‌اند.

صورت ضعیف ریشه، صورتی است که در آن a وجود ندارد، صورت افزوده، صورتی است که در آن a وجود دارد و صورت بالانده، صورتی است که در آن ā به جای a آمده باشد.

هر یک از صورت‌های سه گانه واژه‌ها در اصل به منظوری خاص به کار می‌رفته‌اند. مثلاً از صورت ضعیف ریشه فعل مجهول، از صورت افزوده فعل معلوم و از صورت بالانده فعل واداری ساخته می‌شده است.

بالانده	افزوده	ضعیف
bār: بردن	bar	br̥
wāk: گفتن	wak	uk

ī در br̥ مصوت است، اما در bar و bār صامت، هم چنین ū در uk مصوت است و در wak و wāk صامت.

این خصیصه که «گردش مصوتها» نام دارد به فارسی میانه و دری نرسیده است، اما اثر آن را در واژه‌هایی می‌بینیم:

از صورت بالانده

تافتن: گرم کردن

کافتن: ترکاندن

نشاستن: نشانندن

از صورت افزوده

تفتن: گرم شدن

کفتن: ترکیدن

نشستن: جلوس

صامت‌های فارسی باستان عبارتند از:

p	t				k
b	d				g
				ç	
				ǰ	
f	θ	s	š	x	h
		z			
m	n				
	r				
w		y			

فارسی باستان L هم داشته که در نوشتن واژه‌های بیگانه به کار می‌رفته. در فارسی باستان آوایی بوده که تلفظ دقیق آن نامعلوم است، آن را در الفبای لاتینی و یونانی، که برای آوانویسی زبان‌های باستانی ایران به کار می‌رود، با φ و θ^r نشان داده‌اند. φ ظاهراً نوعی s بوده است.

مصوت‌های فارسی باستان در فارسی میانه به صورت‌های زیر درآمده‌اند:

فارسی میانه

a

i

u

 $\bar{a}$ $\bar{i}$ $\bar{u}$ $\bar{e}$

فارسی باستان

a

i

u

 $\bar{a}$ $\bar{i}$ $\bar{u}$

ai

ō

au

◦

āi

◦

āu

نیم‌مصوت‌های فارسی باستان در فارسی میانه به صورت‌های زیر درآمده‌اند:

فارسی میانه

فارسی باستان

ir و ur

r̥

y i

i̇

w u

u̇

صامت‌های فارسی باستان در فارسی میانه به صورت‌های زیر درآمده‌اند:

فارسی میانه

فارسی باستان

p , b

p

t , d , ð

t

k , g

k

b , w

b

d , y , h

d

g , y

g

č , z

č

z

j̇

f

f

h / s

θ

s

s

š

š

x

x

h

h

z

z

m

m

n

n

r	r
w	w
y , ĵ	y
s	ç

فارسی میانه فونمی دیگر داشته که ظاهراً از اوستایی به فارسی میانه وارد شده است. این فونم x^v است که به صورت‌های x^w ، x^u ، هم نشان داده شده است. معادل x^v در فارسی باستان hw است.

گروه‌هایی از فونم‌ها تحولی یافته‌اند که با تحول یک‌یک آن فونم‌ها تفاوت دارد:

فارسی میانه	فارسی باستان
$\bar{e}$	aya
$\bar{a}y$	$\bar{a}waya$
st	št
l , r	rd
rr	rn
š	xš
š	rš

مصوت‌ها و صامت‌های فارسی میانه در فارسی دری باقی مانده‌اند. مصوت‌های فارسی دری در فارسی امروز ایران دگرگون شده‌اند به شرح زیر:

فارسی میانه	فارسی دری	فارسی امروز ایران
a	a	a
i	i	e
u	u	o
$\bar{a}$	$\bar{a}$	$\hat{a}$
$\bar{i}$	$\bar{i}$	i
$\bar{u}$	$\bar{u}$	u
$\bar{e}$	$\bar{e}$	
$\bar{o}$	$\bar{o}$	

رابطه a و $\bar{a}$ ، i و $\bar{i}$ ، u و $\bar{u}$ کمی است، یعنی نحوه ادای a و $\bar{a}$ ، i و $\bar{i}$ ، u و $\bar{u}$ یکی است، تفاوت آنها باهم در زمان ادای آنهاست، یعنی مثلاً زمان ادای $\bar{a}$ بیشتر از زمان ادای a است، در حالی که نحوه ادای a با $\bar{a}$ ، e با $\bar{e}$ ، i با $\bar{i}$ و o با $\bar{u}$ تفاوت دارد. a در آغاز واژه با (ا) و در پایان آن با (ه) نشان داده می‌شود. این (ه) در تلفظ رسمی امروز ایران کسره تلفظ می‌شود. a در میان واژه نشانه‌ای ندارد. i در آغاز واژه با (ا) نشان داده می‌شود، در غیر آن مورد i نشانه‌ای ندارد. u در آغاز واژه با (ا) نشان داده می‌شود، در غیر آن مورد u نشانه‌ای ندارد. u در پایان چند واژه آمده که نشانه آن (و) است:

دو، چو، تو

$\bar{a}$ در آغاز واژه با (آ) و در غیر آن مورد با (ا) نشان داده می‌شود.
 $\bar{i}$ و $\bar{e}$ در آغاز واژه با (ای) و در غیر آن مورد با (ی) نشان داده می‌شود.
 $\bar{u}$ و $\bar{o}$ در آغاز واژه با (او) و در غیر آن مورد با (و) نشان داده می‌شود.
 صامت‌های فارسی میانه بی هیچ دگرگونی به فارسی دری رسیده‌اند، به شرح زیر:

فارسی میانه	فارسی دری
b	ب
p	پ
t	ت
j	ج
č	چ
x	خ
d	د
ḍ	ذ
r	ر
z	ز
s	س
š	ش
f	ف

k	ک
g	گ
l	ل
m	م
n	ن
w	و
h	ه
y	ی
x ^v	خو (در خواهر)

فارسی دری همزه هم دارد. همزه از زبان عربی وارد زبان فارسی دری شده است. همزه به جای همزه وع عربی به کار برده شده است.

ژ و غ و ق همراه با واژه‌هایی از پهلوی اشکانی به زبان فارسی دری راه یافته‌اند. غ و ق در فارسی دری یک فونم به شمار می‌آیند، برخی غ و برخی دیگر به جای آن ق تلفظ می‌کنند. فارسی دری فونمی داشته که آن را با ق نشان داده‌اند. به این فونم «فاء اعجمی» نام داده‌اند. این فونم ۷ انگلیسی و فرانسوی است. «و» فارسی دری که امروزه ۷ تلفظ می‌شود w انگلیسی بوده است.

آنچه تاکنون گفته شده دگرگونی کلی نظام آوایی از فارسی باستان به فارسی میانه و از آن به فارسی دری است. برخی از فونم‌ها تحول خاص خود را دارند که در زیر شرح داده می‌شود.

در مورد مصوت‌ها باید گفت که مصوت‌های پایانی واژه‌های فارسی باستان در فارسی میانه حذف شده‌اند:

فارسی باستان	فارسی میانه	فارسی دری
manā	man	من
būmi	būm	بوم

در مورد نیم مصوت‌های ِ و ۄ باید گفت که اگر ِ و ۄ در واژه‌ای مصوت بوده‌اند در

همان واژه مصوت به فارسی میانه رسیده‌اند و اگر در واژه‌ای صامت بوده‌اند در همان واژه صامت به فارسی میانه رسیده‌اند:

فارسی باستان	فارسی میانه	فارسی دری
šuta	šud	شُد
šawati	šawad	شود

نیم مصوت r اگر پس از صامت‌های لبی بوده در فارسی میانه بدل به ur و در غیر آن صورت بدل به ir شده است:

فارسی باستان	فارسی میانه	فارسی دری
mrta	murd	مُرد
krta	kird	کرد

p پس از مصوت و صامت آوایی بدل به b شده، در غیر آن موارد باقی مانده است:

فارسی باستان	فارسی میانه	فارسی دری
pitar	pidar	پدر
āpi	āb	آب

t پس از مصوت بدل به d یا ḏ شده، پس از صامت آوایی بدل به d گردیده، در غیر آن موارد باقی مانده است:

فارسی باستان	فارسی میانه	فارسی دری
būta	būd/ḏ	بود، بوذ
čwant	čand	چند

k پس از مصوت و صامت آوایی بدل به g شده، در غیر آن موارد باقی مانده است:

فارسی باستان	فارسی میانه	فارسی دری
wazarka	wuzurg	بزرگ

g پایانی واژه‌های فارسی میانه در فارسی دری حذف شده است:

فارسی دری

خانه

زننده

فارسی میانه

xānag

zindag

b پس از مصوت بدل به w شده در غیر آن مورد باقی مانده است:

فارسی دری

نیو

فارسی میانه

nēw

فارسی باستان

naiba-

d پس از مصوت بدل به y شده، در غیر آن مورد باقی مانده است:

فارسی دری

بوی

فارسی میانه

bōy

فارسی باستان

baudah

d در dadā فارسی باستان بدل به h شده است:

فارسی دری

ده - (ماده مضارع دادن)

فارسی میانه

dah-

فارسی باستان

dadā

به جای - dadā در فارسی میانه ترفانی - day آمده و در پهلوی اشکانی - dah. شاید

dah- فارسی میانه زردشتی دخیل از پهلوی اشکانی باشد.

g پس از مصوت بدل به y شده، در غیر آن مورد باقی مانده است:

فارسی دری

بی - (در بیدخت)

فارسی میانه

bay

فارسی باستان

baga

č پس از مصوت و صامت آوایی بدل به z شده، در غیر آن موردها باقی مانده است:

فارسی دری

از

پنج

فارسی میانه

az

panz

فارسی باستان

hačā

panča

j بدل به z شده است:

فارسی دری

زن

انجمن

فارسی میانه

zan

hanzaman

فارسی باستان

jani

hanjamana

«پنج» و «انجمن» ظاهراً از پهلوی اشکانی به فارسی دری راه یافته‌اند.
θ بدل به s و h شده است:

فارسی دری	فارسی میانه	فارسی باستان
سال	sāl	θard
ده	dah	daθa

r, n, m, z, h, x, š, s فارسی باستان در هر جای واژه بوده‌اند در فارسی میانه و فارسی دری تغییری نکرده‌اند.

w آغازی فارسی میانه در فارسی دری ب شده، در غیر آن مورد باقی مانده است:

فارسی دری	فارسی میانه
بهار	wahār

wi آغازی فارسی میانه در فارسی دری بدل به «گ» شده است:

فارسی دری	فارسی میانه
گشتاسپ	wištāsp
گذر	widar

y آغازی بدل به ī شده، در غیر آن مورد باقی مانده است:

فارسی دری	فارسی میانه	فارسی باستان
جوان	juwān	yuwan

ç بدل به s شده است:

فارسی دری	فارسی میانه	فارسی باستان
پُس (= پسر)	pus	puça

xw فارسی میانه به صورت xw به فارسی دری رسیده، اما در فارسی امروز ایران از میان رفته است:

فارسی دری	فارسی میانه	فارسی باستان
خواهر (با حذف و)	خواهر	xwāhar
خواستن (با حذف و)	خواستن	xwāstan

فارسی میانه در هر جای واژه که بوده در فارسی دری باقی مانده است. از مطالب بالا دانسته می شود که فونم‌ها یا حذف می شوند و یا بدل به فونمی دیگر می شوند. غیر از حذف و ابدال فونم‌ها، فونمی ممکن است جای خود را با فونمی دیگر عوض کند که این عوض شدن جای فونم را «قلب» نامیده‌اند:

فارسی دری

برف

فارسی میانه

wafr

جز از ابدال و قلب و حذف، به واژه‌ای ممکن است فونمی افزوده گردد:

فارسی دری

بیتیزه، استیزه

فارسی میانه

stēzag

هست

ast

فارسی دری

خشم

فارسی میانه

xēšm

ایرانی باستان

aišma

خلاصه تحول مصوت‌ها

فارسی باستان	فارسی میانه	فارسی دری	فارسی امروز ایران
a	a	a	a
i	i	i	e
u	u	u	o
ā	ā	ā	ā
ī	ī	ī	i
ū	ū	ū	u
ai	ē	ē	
au	ō	ō	
āi	°		
āu	°		

خلاصه تحول نیم‌مصوت‌ها

فارسی باستان	فارسی میانه	فارسی دری	فارسی امروز ایران
i̯	y i	y i	y e
u̯	w u	w u	v o
r̥	ur ya ir	ur ya ir	or ya er

خلاصه تحول صامت‌ها

ب	→ فارسی میانه	b, w	→ فارسی باستان	p, b, w
پ	→ فارسی میانه	p	→ فارسی باستان	p
ت	→ فارسی میانه	t	→ فارسی باستان	t
ج	→ فارسی میانه	ǰ	→ پهلوی اشکانی و فارسی باستان	y
چ	→ فارسی میانه	č	→ فارسی باستان	č
خ	→ فارسی میانه	x	→ فارسی باستان	x
د	→ فارسی دری و میانه	d و d̥	→ فارسی باستان	d, t
ر	→ فارسی میانه	r	→ فارسی باستان	r
ز	→ فارسی میانه	z	→ فارسی باستان	č, z
ژ	→ پهلوی اشکانی	ž		
س	→ فارسی میانه	s	→ فارسی باستان	θ, s, ç
ش	→ فارسی میانه	š	→ فارسی باستان	xš, š, rš
ف	→ فارسی میانه	f	→ فارسی باستان	f
غ و ق	→ پهلوی اشکانی	γ		
ک	→ فارسی میانه	k	→ فارسی باستان	k
گ	→ فارسی میانه	g	→ فارسی باستان	g, k
ل	→ فارسی میانه	l	→ فارسی باستان	rd
م	→ فارسی میانه	m	→ فارسی باستان	m
ن	→ فارسی میانه	n	→ فارسی باستان	n

w , b	و	→ فارسی میانه ودری w	→ فارسی باستان
h , θ	ه	→ فارسی میانه h	→ فارسی باستان
y	ی	→ فارسی میانه y	→ فارسی باستان
rn	ر	→ فارسی میانه r	→ فارسی باستان
št , st	ست	→ فارسی میانه st	→ فارسی باستان
hw	خو	→ فارسی میانه x ^v	→ فارسی باستان
همزه → عربی همزه وع.			

۲- تحول صرفی و نحوی

اسم و صفت و ضمیر در فارسی باستان صرف می شده اند. اسم و صفت و ضمیر هشت حالت: فاعلی، مفعولی، مفعولی له، مفعولی معه، مفعولی عنه، مفعولی فیه، اضافی و ندایی، سه جنس: مذکر و مؤنث و خنثی، سه شمار: مفرد و مثنی و جمع داشته اند.

در فارسی میانه حالات هشتگانه و جنس های سه گانه و شمار مثنی از میان رفته است. فارسی دری هم چون فارسی میانه است، در فارسی دری هم اسم و صفت و ضمیر؛ حالت و جنس و شمار مثنی ندارند. در فارسی میانه و دری نقش اسم و ضمیر را در جمله جای قرارگرفتن آنها در جمله و حرفهای اضافه معین می کنند.

در فارسی میانه ضمیر شخصی به دو صورت به کار می رفته است، به صورت فاعلی و غیرفاعلی. در فارسی دری ضمیر شخصی تنها یک صورت دارد.

فعل در فارسی باستان از ریشه و نشانه های ماده ها و وجه ها و شناسه ها ساخته می شده است. شناسه ها زمان و وجه فعل را مشخص می کرده اند.

در فارسی میانه فعل از دو ماده ساخته می شده، ماده مضارع و ماده ماضی. فعل مضارع اخباری و امر و مضارع التزامی و تمنّایی از ماده مضارع و شناسه های خاص هر یک از وجوه ساخته می شده است. از ماده ماضی فعل ماضی اخباری و التزامی و تمنّایی با کمک فعل های کمکی یا بدون کمک آنها ساخته می شده است.

در فارسی دری روش ساخت فعل مضارع اخباری و امر چون روش ساخت فعل مضارع اخباری و امر در فارسی میانه است. فعل ماضی اخباری در فارسی دری چون فعل مضارع ساخته می شود، فعل ماضی اخباری از ماده ماضی و فعل مضارع اخباری از

ماده مضارع. در فارسی دری مضارع اخباری به جای مضارع التزامی به کار می‌رود. در فارسی دری از صفت فاعلی و مفعولی گذشته، با کمک فعل‌های کمکی، ماضی التزامی، ماضی و مضارع مجهول، ماضی نقلی و بعید ساخته می‌شود. در زیر چند جمله از فارسی باستان با ترجمه به فارسی میانه و ترجمه فارسی میانه به فارسی دری برای روشن شدن آن چه در صرف و نحو گفته شده آورده می‌شود:

فارسی باستان

- 1- *θāti dārayatwahuš xšāyaθyah:*
- 2- *manā ahuramazdāh upastām baratu,*
- 3- *utā imām dahyāum ahuramazdāh pātu,*
- 4- *hačā haināyāh, hačā draugāt,*
- 5- *abi imām dahyāum mā ājamyāt,*
- 6- *mā hainā, mā draugah,*
- 7- *aitat adam yānam jadyāmi ahuramazdām,*
- 8- *aitatmai yānam ahuramazdāh dadātu,*

فارسی میانه

- 1- *gōwēd dārāy šāh:*
- 2- *ō man ōhrmazd abastām barēd,*
- 3- *ud im dēh ōhrmazd pāyēd,*
- 4- *az hēn, az drōw,*
- 5- *ō im dēh ma ēw āyēd,*
- 6- *ma hēn, ma drōw,*
- 7- *ēd az yān xwāhēm az ōhrmazd,*
- 8- *ēdim yān ōhrmazd dahēd.*

فارسی دری

۱- گوید دارا شاه:

۲- من را هرمز یاوری بَرَد،

- ۳- و این سرزمین را هرمز پاید،
- ۴- از سپاه دشمن، از دروغ،
- ۵- به این سرزمین میاید،
- ۶- مه سپاه دشمن، مه دروغ،
- ۷- این را من [چون] بخششی خواهم از هرمز،
- ۸- اینم بخشش هرمز دهد.

شرح واژه‌ها

θāti: فعل مضارع سوم شخص مفرد است از *θah - a - ti* ریشه است، *a* برای ساختن ماده از ریشه به کار می‌رفته و *ti* شناسه خاص فعل مضارع سوم شخص مفرد است. *θāti* به فارسی میانه نرسیده است و به جای آن *gōwēd* به کار رفته است که از *gōw* ماده مضارع و *ēd* شناسه ساخته شده است. معادل آن در فارسی دری «گوید» است که از «گوی» ماده مضارع و «د» شناسه ساخته شده است.

dārayatwahuš: حالت فاعلی مفرد مذکر است از *š.dārayatwahu* نشانه حالت فاعلی مفرد است. در فارسی میانه *dārāy* به جای *dārayatwahuš* آمده است و نشانه‌ای برای نشان دادن حالت ندارد. «دارا» هم، که به جای *dārāy* به کار رفته، نشانه‌ای برای نشان دادن حالت ندارد.

xšāyaθyah: حالت فاعلی مفرد مذکر و صفت برای *dārayatwahuš* است و با آن مطابقت کرده است. *šāh* که به جای *xšāyaθyah* به کار رفته نشانه‌ای برای نشان دادن حالت ندارد. «شاه» هم که به جای *šāh* به کار رفته، نشانه‌ای برای نشان دادن حالت ندارد.

manā: ضمیر شخصی اول شخص در حالت مفعولی له مفرد است. در فارسی میانه *man* به جای *manā* به کار برده شده است. *man* حالت غیر فاعلی است و *az* حالت فاعلی است. *man* نشان می‌دهد که *man* مفعول به واسطه جمله است. «را» نشان می‌دهد که «من» مفعول به واسطه جمله است.

ahuramazdāh در سطر ۲ و ۳ و ۸ حالت فاعلی مفرد مذکر است. *ahuramazdām* در سطر ۷ حالت مفعولی مفرد مذکر است. در فارسی میانه در سطر ۲ و ۳ و ۷ و ۸ به جای هر دو *ōhrmazd* آمده است، در سطر ۷ *az* نشان می‌دهد که *ōhrmazd* مفعول به واسطه

جمله است. در سطر ۷ متن فارسی هم «از» نشان می‌دهد که «هرمز» مفعول به واسطه جمله است.

upastām: حالت مفعولی مفرد مؤنث است از - *uspastā* m نشان می‌دهد که واژه حالت مفعولی دارد. در فارسی میانه *abastām* به جای *upastām* به کار رفته است، از جای قرارگرفتن آن در جمله، و هم از این نکته که این *ōhrmazd* است که «یاوری» می‌دهد، درمی‌یابیم که *abastām* مفعول جمله است.

baratu: فعل امر سوم شخص مفرد است از *bar*: ریشه، *a*: نشانه‌ای است که برای ساختن ماده از ریشه به کار می‌رفته و *tu*: شناسه. در فارسی میانه *barēd* به جای *baratu* به کار رفته است. *bar* از *barēd*: ماده مضارع و *ēd*: شناسه، ساخته شده است.

«برد»، که به جای *barēd* به کار رفته، از «بر»: ماده مضارع و «د»: شناسه، ساخته شده است.

utā: حرف ربط است، در فارسی میانه *ud* و در فارسی دری «و» شده است.

imām: حالت مفعولی مفرد مؤنث است. *m* نشان می‌دهد که *imām* حالت مفعولی است. *imām* صفت است برای *dahyāum* و با آن مطابقت کرده است هم از لحاظ حالت و هم از لحاظ شمار و هم از لحاظ جنس. *imām* مؤنث است، مذکر آن *imam* است. در فارسی میانه *im* به جای *imām* به کار رفته است، نشانه‌ای برای مفعول بودن ندارد.

dahyāum: حالت مفعولی مفرد مؤنث از - *dahyau* m نشان می‌دهد که *dahyāum* حالت مفعولی مفرد است. در فارسی میانه *dēh* به جای *dahyāum* به کار رفته است. چون *ōhrmazd* است که می‌پاید، نه برعکس، *im dēh* مفعول جمله است و *ōhrmazd* فاعل آن. در فارسی «را» نشان می‌دهد که «این سرزمین» مفعول جمله است.

pātu: فعل امر سوم شخص مفرد است از *pā*: ریشه و ماده، *tu*: شناسه. در فارسی میانه *pāyēd* به کار رفته است، از *pāy*: ماده مضارع و *ēd*: شناسه. «پاید» که به جای *pāyēd* به کار رفته، از «پای»: ماده مضارع و «د»: شناسه، ساخته شده است.

hačā: حرف اضافه است و در فارسی میانه *az* و آن در فارسی دری «از» شده است. حرف اضافه در فارسی باستان عامل است، یعنی در حالت اسمی که بدان مربوط است، دخالت می‌کند. در سطر ۴ *hačā* دوبار به کار رفته است، در هر دو مورد به اسم حالت مفعولی عه داده است. *az* در فارسی میانه و «از» در فارسی دری به اسم حالت

نمی‌دهند، چون در فارسی میانه و دری اسم حالت ندارد.

haināyāh: حالت مفعولی عنه مفرد مؤنث است. yāh نشانهٔ حالت مفعولی عنه مفرد است. در سطر ۶ hainā حالت فاعلی مفرد مؤنث است. در فارسی میانه به جای هر دو صورت hēn آمده است. در سطر ۴ از az درمی‌یابیم که hēn مفعول به واسطهٔ جمله است. در سطر ۴ متن فارسی دری هم «از» نشان می‌دهد که «سپاه دشمن» مفعول به واسطهٔ جمله است. **draugāt**: حالت مفعولی عنه مفرد مذکر است. t نشان می‌دهد که draugāt حالت مفعولی عنه مفرد دارد. در سطر ۶ draugah حالت فاعلی مفرد مذکر است. در فارسی میانه به جای هر دو drōw به کار رفته است. در سطر ۴ از az درمی‌یابیم که drōw مفعول به واسطهٔ جمله است. در سطر ۴ متن فارسی دری هم «از» نشان می‌دهد که «دروغ» مفعول به واسطهٔ جمله است.

abi: حرف اضافه است و اسم مربوط بدان یعنی dahyāum حالت مفعولی دارد. در متن فارسی میانه ō به جای abi و در متن فارسی دری «به» به جای ō آمده است.

mā: در فارسی میانه ma و در فارسی دری «مه» شده است.

ājamyāt: فعل تمنّایی سوم شخص مفرد است از ā: پیشوند، jam: ریشه و ماده، yā: نشانه‌ای که برای ساختن وجه تمنّایی به کار رفته است. t: شناسه. در فارسی میانه ēw āyēd به کار رفته است. ēw: پیش از وجه اخباری آمده و آن را وجه تمنّایی کرده است. **āyēd**: فعل مضارع اخباری سوم شخص مفرد از āy-: مادهٔ مضارع. در متن فارسی دری «میآیدی» به جای ma ēw āyēd به کار رفته است. از «م-»، «آید»: فعل مضارع و «ی» شناسهٔ فعل تمنّایی.

aitat: حالت مفعولی مفرد خنثی است از aita به معنی این. t نشانهٔ حالت مفعولی مفرد خنثی است. در فارسی میانه ēd به جای aitat به کار رفته است و نشانه‌ای ندارد که نشان دهد مفعول جمله است. در متن فارسی دری «این را» به جای ēd آمده است. «را» نشان می‌دهد که «این» مفعول جمله است.

adam: ضمیر شخصی اوّل شخص است در حالت فاعلی مفرد. در فارسی میانه به جای آن az به کار رفته که ضمیر شخصی اول شخص مفرد است در حالت فاعلی. «من» در فارسی دری هم برای حالت فاعلی به کار می‌رود و هم برای حالت‌های دیگر.

yānam: حالت مفعولی مفرد مذکر است از yāna. m نشان می‌دهد که yānam حالت مفعولی مفرد دارد. yān در متن فارسی میانه به جای yānam به کار رفته و نشانه‌ای ندارد

که نشان دهد yān مفعول جمله است.

جای jadyāmi: فعل مضارع اخباری اول شخص مفرد است از jad: ریشه، ya: نشانه‌ای که برای ساختن ماده مضارع به کار رفته و āmi: شناسه. در متن فارسی میانه xwāhēm به جای jadyāmi به کار رفته است از xwāh: ماده مضارع و ēm: شناسه. «خواهم» فارسی دری هم از «خواه»: ماده مضارع و «م»: شناسه، ساخته شده است.

mai: ضمیر شخصی متصل اول شخص مفرد است در حالت مفعولی له. در متن فارسی میانه m به جای mai به کار رفته و در متن فارسی دری «م». mai در فارسی باستان هم حالت اضافی است و هم حالت مفعولی له، از معنی فهمیده می‌شود که در جمله کدام یک از حالت‌های دوگانه را دارد. در فارسی میانه و فارسی دری m و «م» یا مضاف‌الیه‌اند و یا مفعول و یا فاعل منطقی جمله، از معنی فهمیده می‌شود که در جمله کدام یک از حالت‌های سه‌گانه را دارند.

dadātu: فعل امر سوم شخص مفرد است از dadā: ماده مضارع و tu: شناسه. dadā ماده مضارع است از تکرار ریشه dā: دادن. dah - فارسی میانه، که در فارسی دری «ده»، ماده مضارع دادن، شده، بازمانده dadā است. در فارسی میانه dahēd به جای dadātu به کار رفته است که از dah: ماده مضارع و ēd: شناسه، ساخته شده است. «دهد» فارسی دری هم از «ده»: ماده مضارع و «د»: شناسه، ساخته شده است.

تحول زبان فارسی بر اثر عامل‌های بیرونی

۱- تحول نظام آوایی

زبان فارسی میانه با پهلوی اشکانی قرابت زیادی، هم از نظر نظام آوایی و صرفی و نحوی و هم از نظر واژگانی، داشته است. زبان فارسی به تدریج در دوره ساسانیان جانشین پهلوی اشکانی گردید و پهلوی اشکانی از رواج افتاد به طوری که در آغاز رواج اسلام در ایران اثری از آن به جای نمانده بود. رایج شدن فارسی به جای پهلوی اشکانی سبب شد واژه‌هایی چند از پهلوی اشکانی وارد فارسی گردد و با داخل شدن واژه‌های پهلوی اشکانی به فارسی فونم‌های ژ و غ و ق بر فونم‌های فارسی افزوده

گردد.

ورود واژه‌های عربی به زبان فارسی سبب شد همزه به فونم‌های فارسی افزوده گردد. همزه را واژه‌های همزه‌دار و عین‌دار به فارسی آورده‌اند.

۲- تحول صرفی و نحوی

در فارسی باستان اسم و صفت و ضمیر سه جنس: مذکر و مؤنث و خنثی و سه شمار: مفرد و مثنی و جمع داشته‌اند.

در فارسی میانه اسم و صفت و ضمیر جنس و شمار مثنی نداشته‌اند. زیرنفوذ زبان عربی شمار مثنی و جنس مذکر و مؤنث برای واژه‌های عربی در فارسی دری رواج یافته است. در «دولتین متعاهدتین» دولتین: مثنی مؤنث است، صفت آن هم مثنی مؤنث آورده شده است.

تحول واژگانی فارسی

تحول واژگانی زبان از دو جهت با تحول نظام آوایی و تحول صرفی و نحوی تفاوت دارد. نخست تحول نظام آوایی و تحول صرفی و نحوی زبان ادبی و رسمی به‌کندی انجام می‌گیرد، در حالی که تحول واژگانی زبان ادبی و رسمی، روزانه است. دیگر نظام آوایی و قواعد صرفی و نحوی زبان کمتر زیرنفوذ عامل‌های خارجی از جمله زبان بیگانه قرار می‌گیرند، در حالی که برای نفوذ واژه‌های بیگانه به واژگان زبان حد و حصری نیست. واژگان زبان فارسی دری از واژه‌های عربی انباشته شده است.

قرن‌ها طول کشیده تا «خو» (x^v) از نظام آوایی فارسی بیرون رفته و همزه بدان افزوده گشته است. اما هر روز چیزی اختراع یا کشف می‌شود، نام چیز کشف شده یا اختراع گشته به واژگان زبان افزوده می‌شود. این نام یا وضع می‌شود و یا از واژه‌های زبان برای نامیدن اختراع و کشف شده استفاده می‌شود.

حدود صدسال پیش «اتومبیل» به ایران آورده شد. همراه با آن واژه‌های «اتوموبیل» و «ماشین» به واژگان فارسی افزوده گشت. بعداً برای آن «خودرو» را ساختند. «فرمان» و «رکاب» و «سوار» هم در معنی جدید به کار برده شدند.

۱- تحول درونی واژگان فارسی

استعمال واژه در معنی مجازی و کنایی سبب می‌شود معنی واژه تغییر کند. «لعل» بر «گوهری گل‌رنگ» اطلاق شده، به مجاز به معنی «لب‌گل‌رنگ معشوق» به کار رفته است. خاقانی گفته است:

درهم شکسته‌ای دل خاقانی از جفا تاوان بده زلعل که گوهر شکسته‌ای
شباهت لفظی و معنوی و یا هر دو از عامل‌های تغییر معنی واژه است. «رویه» واژه‌ای است عربی به معنی «تفکر». «رویه» امروزه به سبب شباهت لفظی با «روش» به معنی «روش» به کار می‌رود. «تهور» در اصل «طرف افراط غضب» و «شجاعت» در اصل «طرف اعتدال غضب» معنی می‌دهد. «تهور» ناستوده و «شجاعت» ستوده است. به سبب شباهتی که میان معنی «تهور» و «شجاعت» هست، «تهور» به معنی «شجاعت» به کار رفته است. سعدی در بوستان گفته است:

دلاور که باری تهور نمود بیاید به مقدارش اندر فزود
«آراستن» و «پیراستن» باهم شباهت لفظی و معنوی دارند. «آراستن» در اصل به معنی «آراسته کردن با افزودن چیزی» و «پیراستن» در اصل به معنی «آراسته کردن با کم کردن چیزی» است. در بیت نخست که از فرخی است «پیراستن» در معنی اصلی و در بیت دوم که از «حافظ» است «پیراستن» به معنی «آراستن» به کار رفته است:

چو نوشروان به عدل و داد گیتی را بیارایی
به تیغ تیز باغ پادشاهی را بیپیرایی

※

شرم از خرقه آلوده خود می‌آید که به هر پاره دوصد شعبده پیراسته‌ام
تیره شدن معنی واژه، به سبب دورافتادن آن واژه از خانواده لغوی خود و یا بی‌خانواده شدن آن واژه، سبب دگرگونی معنی واژه می‌شود. واژه «فره» صفت تفضیلی سماعی و معنی آن «افزون» است. در حدیقه سنایی آمده است:

کشوری را دو پادشه فره است در یکی تن یکی دل از دو به است
از «فره» در بیت زیر، که از «امیر معزی» است، هم معنی «افزون» می‌توان استنباط کرد و هم معنی «خوب»:

نیرنگ چشم او فره بر سیمش از عنبر زره
 زلفش همه بند و گره جعدش همه چین و شکن
 «فره» در بیت زیر، که از «ادیب نیشابوری» است، تنها معنی «خوب» می دهد:
 هرچه کرد آن دو زلف فره کرد کرد و کارم گره در گره کرد
 «کم کوشی»، یعنی به کار بردن کم ترین نیرو و به دست آوردن بیشترین سود، از
 علت های تحول معنی واژه است. ادای «بانو» به کوشش کمتری نیاز دارد تا «شهربانو». در
 بیت زیر، که از «خاقانی» است، «بانو» به جای «شهربانو» به کار رفته است:
 ورجز بقای بانو و شاهست کام او پس داستان سگ صفتان داستان اوست
 در شاهد زیر، که از «شاهنامه» است، «شرم» به جای «شرم گاه» به کار رفته است:
 بدو گفت شاه اندر این حقّه چیست نهاده برین حقّه بر مهر کیست
 بدو گفت کان خون گرم من است بریده زین باز شرم من است...
 نجستم به فرمانت آزر من خویش بریدم هم اندر زمان شرم خویش

۲- تحوّل واژگانی بر اثر عامل های بیرونی

اوضاع اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، دینی و علمی، واژگان زبان را تحت تأثیر قرار
 می دهد.

ایرانیان در اواخر هزاره دوم پیش از میلاد مسیح به ارباب انواع معتقد بودند. گروهی
 از ارباب انواع را *ahura* و گروهی دیگر را *daiwa* می نامیدند. در این هنگام زردشت
 ظهور می کند و آیین جدیدی را بنیاد می نهد. زردشت دیوها را ارواح خبیث اعلام می کند
 و برای آنها رئیسی معین می کند به نام *ahra manyu*. وی هم چنین برای اهوره ها رئیسی
 مشخص می کند به نام *ahura mazdāh*. از این زمان است که «دیو» به معنی «شیطان»
 به کار می رود و «هرمز»، به معنی آفریننده نیکی، و «اهریمن»، به معنی آفریننده بدی، به
 واژگان فارسی افزوده می شوند.

از این زمان در واژگان فارسی واژه هایی خاص اهریمن و جهان او و واژه هایی خاص
 اهوره مزده و جهان او گردیدند. در فارسی میانه *guftan*: گفتن، خاص هرمز و جهان
 اوست و *drāydan*: گفتن، خاص اهریمن و جهان او. با ورود اسلام به ایران، که دینی
 است توحیدی، واژه های اهریمنی یا متروک می شوند و یا تغییر معنی می دهند.

zafar: در فارسی میانه بر «دهان اهریمنی» اطلاق شده، اما در فارسی دری «زفر» به معنی «دهان» است. در فارسی میانه «دیوان بزرگ» را *kamārīgān dēwān* نامیده‌اند، این ترکیب به فارسی دری نرسیده است.

در اواخر سده هشتم پیش از میلاد مسیح دیوکس (*Deioces*) دولت ماد را در همدان تأسیس کرد. دولتی که دیوکس بنیاد نهاده بود تابع دولت آشور بود.

در اوایل سده هفتم پیش از میلاد مسیح، هخامنش در پارسومش (*Parsumash*)، واقع در نزدیکی شوش، دولت پارسی هخامنشی را تشکیل داد. این دولت تابع دولت ماد بود. در سال ۶۱۲ پیش از میلاد مسیح «هوخشتره» (*Huvaxštra*) مادی، با تصرف نینوا، پایتخت «آشور»، دولت مستقل ماد را تأسیس کرد.

«کورش پارسی»، از نوادگان هخامنش، در سال ۵۵۰ پیش از میلاد مسیح با غلبه بر «آستیگس» (*Astyages*) آخرین پادشاه ماد، دولت ماد را منقرض و دولت هخامنشی را تأسیس کرد. کورش موفق شد امپراتوری وسیعی تشکیل دهد که شمال آن دریای خوارزم و جنوب آن خلیج فارس و شرق آن سند و غرب آن دریای سرخ بود. کمبوجیه، پسر و جانشین کورش، مصر و لیبی را ضمیمه متصرفات پدر کرد. دولت هخامنشی را «اسکندر مقدونی» در سال ۳۳۱ پیش از میلاد مسیح سرنگون کرد.

در دوره هخامنشیان پارسیان با قومهای مختلف ایرانی، چن «سغدیان» و «خوارزمیان» و «سکاها» و ملت‌های مختلف غیرایرانی، چون «آرامیان» و «سومریان» و «بابلیان» و «آشوریان» و «مصریان» و «یونانیان» در تماس آمدند.

هخامنشیان از آشوریان الفبای میخی، از مادیان *xšāyaθya* (شاه) و از سومریان *dipī* (کتیبه) را گرفتند. *dipī* به صورت «دب» در «دبستان» و «دبیر» و به صورت «دیو» در «دیوان» و *xšāyaθya* به صورت «شاه» تا امروز در فارسی دری باقی مانده‌اند. «شاهنشاه» بازمانده *šāhān šāh* فارسی میانه است و آن خود بازمانده *xšāyaθyah xšāyaθyānām* فارسی باستان است. ترکیب مزبور را هخامنشیان، که بر شاهان دیگر فرمان می‌راندند، به عنوان لقب برای خود جعل کردند.

اسکندر در سال ۳۲۳ پیش از میلاد مسیح در بابل مرد. «سلوکوس» در ایران جانشین اسکندر شد و او دولت سلوکی را تأسیس کرد. این دولت تا سال ۲۴۷ پیش از میلاد مسیح بر ایران حکومت کرد.

در سال ۲۴۷ پیش از میلاد مسیح «اشک اول» دولت اشکانی را تأسیس کرد. «مهرداد اول» (سلطنت از ۱۷۱ تا ۱۳۸ پیش از میلاد مسیح)، «فرهاد دوم» (سلطنت از ۱۳۸ تا ۱۲۸ پیش از میلاد مسیح) و «مهرداد دوم» (سلطنت از ۱۲۸ تا ۸۸ پیش از میلاد مسیح) امپراتوری اشکانی را، که به جیحون و کر و فرات و سند و خلیج فارس و دریای مکران محدود می‌شد، تأسیس کردند. دولت اشکانی تا سال ۲۲۴ میلادی، سالی که «اردوان پنجم»، آخرین پادشاه اشکانی، در جنگ با «اردشیر ساسانی» به قتل رسید، بر ایران حکومت کرد.

در دوران اشکانی ایرانیان در خاور با «هندیان»، و «ترکان» و «چینیان» و «تبتیان» و در باختر با «یونانیان» و «رومیان» و «سامیان» و در شمال با «ارمنیان» همسایه بودند. با تسلط حکومت سلوکی بر ایران، زبان و فرهنگ یونانی در ایران رواج یافت و رواج آن تا سده‌های نخستین اسلامی ادامه پیدا کرد.

مهرداد اول اشکانی خود را «دوستدار یونان» (Philhellene) می‌نامید و سکه‌های خود را با لقبی که برای خود برگزیده بود، ضرب می‌کرد. پادشاهان پس از او هم روش او را در یونان دوستی دنبال می‌کردند. سر بریده «کراسوس»، سردار رومی را هنگامی به حضور «آرژدوم» (سلطنت از حدود ۵۷ تا ۳۷ یا ۳۸ پیش از میلاد مسیح) آوردند که نمایشنامه‌ای یونانی در حضور او بازی می‌شد. «بلاش اول» (سلطنت از ۵۱ تا ۷۷ یا ۷۸ میلادی) ایران دوستی را جانشین یونان دوستی کرد. وی زبان و الفبای پهلوی اشکانی را به جای زبان و الفبای یونانی به کار گرفت. بنابر روایات زردشتی به دستور بلاش اول، اوستا را، که پس از هجوم اسکندر به ایران پراکنده شده بود، گردآوری کردند. از این زمان زبان یونانی اهمیتی را، که در دوره سلوکی و نیمه اول دوره اشکانی به دست آورده بود، از دست داد، اما متروک نشد. نخستین پادشاهان ساسانی، اردشیر و شاپور و هرمز، کتیبه‌های خود را، علاوه بر فارسی میانه و پهلوی اشکانی، به یونانی هم نویسانده‌اند. در دوره اشکانی واژه‌هایی از پهلوی اشکانی به زبان‌های دیگر و از زبان‌های دیگر واژه‌هایی به پهلوی اشکانی راه یافتند:

یونانی: diadēma ← پهلوی اشکانی: dēdēm: دیهیم.

یونانی: sphaira ← پهلوی اشکانی: ispēr: سپهر.

سنسکریت: śramna ← پهلوی اشکانی: šaman: شمن.

سنسکریت: loká ← پهلوی اشکانی: lōg: جهان.

سنسکریت: *kumārā* ← پهلوی اشکانی: *kumār*: جوان.

سریانی: *šippōrā* ← پهلوی اشکانی: *šayfur*: شیپور.

پهلوی اشکانی: *handām* ← سریانی: *haddāmā*: اندام.

پهلوی اشکانی: *čirāg* ← ارمنی: *črag*: چراغ.

پهلوی اشکانی: *syāw* ← ارمنی: *seav*: سیاه.

ترجمه تحت‌اللفظ از یونانی: *logos*: ۱- لغت ۲- روح، پهلوی اشکانی: *wāxš*: ۱- لغت ۲- روح، فارسی میانه زردشتی: *waxš*: ۱- لغت ۲- روح.

اردشیر بابکان در سال ۲۲۴ میلادی دولت ساسانی را تأسیس کرد. اردشیر در سال ۲۴۱ میلادی سلطنت ایران را به پسرش شاپور واگذاشت. شاپور پس از رسیدن به سلطنت، کشور را از طرف شمال و جنوب و شرق و غرب گسترش داد. شاپور در کتیبه‌ای، که در کعبه زردشت نویسانده، مناطقی را، که قلمرو حکومت او را تشکیل می‌داده‌اند، ذکر کرده است. کشور شاپور سند و پیشاور و کاشغر و مرو و گرجستان و ارمنستان و بین‌النهرین و عمان را دربرمی‌گرفته است. به همین مناسب شاپور عنوان «شاهنشاه ایران» را، که اردشیر برای خود برگزیده بود، کافی ندانست و خود را «شاهنشاه ایران و انیران» نامید. دولت ساسانی تا سال ۶۵۱ میلادی، سالی که «یزدگرد سوم»، آخرین پادشاه ساسانی، در مرو به قتل رسید، دوام یافت.

از اوضاع دینی در دوران سلطنت نخستین پادشاهان اشکانی اطلاعی در دست نیست، ظاهراً این پادشاهان به دین توجهی نمی‌کردند.

بلاش اول به دین زردشتی توجه کرد و دستور داد اوستا را گردآوری و تنظیم کنند. اردشیر بابکان از آغاز با روحانیان زردشتی هم‌پیمان شده بود و دین زردشتی را رواج می‌داد. اردشیر هر ناحیه‌ای را که تصرف می‌کرد، برای اداره آن ناحیه یک مرزبان و یک موبد تعیین می‌کرد. از وصایای اردشیر است به شاپور، به روایت فردوسی:

چو بر دین کند شهریار آفرین برادر شود شهریار و دین

نه بی‌تخت شاه‌یست دینی به پای نه بی‌دین بود شهریار به جای...

چنین پاسبانان یکدیگرند تو گویی که در زیر یک چادرند

اردشیر «تنسر»، یکی از روحانیان زردشتی را مأمور کرد تا اوستا را جمع‌آوری و تنظیم کند تا براساس آن عمل شود.

پس از اردشیر در چند مورد دیگر اوستا از نو آراسته و پیراسته شده تا با اوضاع و

احوال جدید متناسب شود:

۱- در زمان «بهرام اول» (سلطنت از ۲۷۳ تا ۲۷۶ میلادی) به وسیله «کرتیر» برای مقابله با ادیان دیگر به ویژه دین مانی.

۲- در زمان «شاپور دوم»، «ذوالاکتاف» (سلطنت از ۳۰۹ تا ۳۷۹ میلادی) به وسیله «آذرباد مهراسپندان» برای مقابله با ادیان دیگر به ویژه دین مسیح.

۳- در زمان «خسرو اول، انوشیروان» (سلطنت از ۵۳۱ تا ۵۷۹ میلادی) برای مقابله با «مزدکیان» و «زروانیان».

۴- در زمان «مأمون، خلیفه عباسی» (خلافت از ۱۹۸ تا ۲۱۸ هجری) برای حراست از موجودیت «اوستا و دین».

شاپور، فرزند اردشیر، تعصبی نسبت به دین زردشتی نداشت. «مانی» از همین امر استفاده و خود را به او نزدیک کرد. مانی یکی از آثار خود را، که به فارسی میانه نوشته و آن را به نام شاپور، شاپورگان نامیده است، در روز تاج گذاری شاپور به او تقدیم کرد. مانی در تمام دوران سلطنت شاپور و سلطنت پسرش «هرمز» (سلطنت از ۲۷۲ تا ۲۷۳ میلادی) آزادانه دین خود را تبلیغ می کرد.

در زمان سلطنت بهرام اول روحانیون زردشتی به رهبری کرتیر به دفاع از دین زردشتی برخاستند و ادیان و مذاهب دیگر را سرکوب کردند. کرتیر در کتیبه ای، که در «کعبه زردشت» به فارسی میانه نویسانده، گفته است که «یهود» و «بوداییان» و «برهمنان» و «صائین» و «نصاری» و «جینیان» و «مانویان» را (به فارسی میانه به ترتیب: *nāčara = n'c'ry, brahman = brhmany, šaman = šmny, yahūd = yhwdy, *muktīk = mktky, krīstyān = krystyd'n) سرکوب کرده و معبدهای آنها را به معبد زردشتی تبدیل کرده است.

یهود از زمان «بخت نصر» (م. ۵۶۲ پیش از میلاد مسیح) پادشاه «کلده» که «اورشلیم» را ویران کرد و یهود را به اسارت برد، در میان ایرانیان زندگی می کنند. مسیحیت از آغاز با ایران مربوط بوده است. در روایات مسیحی آمده است که سه نفر «مغ» از روی حرکت ستارگان دریافته بودند که مسیح به زودی زاده می شود. پس اینان با هدایا به فلسطین رفتند و به حضور مسیح رسیدند.

برهمنان پیروان دین قدیم هندوها هستند. هندوها با ایرانیان یک دین و یک زبان داشتند، حدود ۱۵۰۰ پیش از میلاد مسیح از هم جدا شدند. بر اثر این جدایی میان عقاید

و زبان‌های ایرانیان و هندوان اختلاف افتاد.

جینیان پیرو «جنه (jina)» اند. جنه «پیروز» معنی می‌دهد و آن لقب «مهاویره (mahāvīra)» است. مهاویره را پیروز نامیده‌اند چون او توانسته است بر «کرمن (karman)» یعنی «اسارت جهان مادی» غلبه کند. مهاویره، که در سده ششم پیش از میلاد مسیح زندگی می‌کرده، می‌آموخته است که برای رستگاری روح باید دنیای پلید را رها کرد. وی آزار به جانداران را نهی کرده است. شاید در میان ایرانیان شرقی، سفدیان و بلخیان و سکاها، گروه‌هایی بوده‌اند که از جنه پیروی می‌کرده‌اند.

بوداییان پیروان بودا هستند. بودا لقب «سیددرته‌گوتمه (Siddhartha Gautama)» است. بودا در سده ششم پیش از میلاد مسیح در شهر «لومبینی (Lumbini)»، واقع در «نپال»، زاده شد. پدرش پادشاه نپال بود. بودا در ۱۵ سالگی با یکی از بستگان خود ازدواج کرد و صاحب پسری شد. وی در ۲۹ سالگی خانه و خانواده را ترک کرد تا به حقیقت دست یابد. وی در سال ۵۲۸ پیش از میلاد مسیح به حقیقت دست یافت و در سال ۴۸۳ پیش از میلاد مسیح در سن ۸۰ سالگی درگذشت. حقیقتی که بودا بدان دست یافت و مدت ۴۵ سال به تبلیغ آن پرداخت این بود که دنیا محل رنج و عذاب است و بشر می‌تواند خود را از شر رنج و عذاب با غلبه بر امیال و شهوات نجات دهد. گروهی از مردم سفد پیرو بودا بوده‌اند و از نوشته‌های بوداییان به سفدی آثاری به‌جای مانده است.

«صائبین» پیروان «یوحنا‌ی معمدان» اند. صائبین، که اکنون در جنوب عراق و خوزستان زندگی می‌کنند، خود را «مندائیه»، یعنی «اهل عرفان» می‌دانند. «مندائ» به زبان ایشان، که گویشی از زبان آرامی است، به معنی «عرفان» است. اینان می‌گویند مندائ از طریق کشف و شهود به دست می‌آید. مانی در میان صائبین بزرگ شده است.

مانویان پیروان مانی بوده‌اند. مانی در ۱۴ نisan ۲۱۶ میلادی در شمال بابل زاده شد و در سال ۲۷۷ میلادی در جندی‌شاپور درگذشت. مانی کتابهای متعددی نوشته بوده که بخش‌هایی از نوشته‌های او به زبان‌های مختلف از جمله به زبان‌های مختلف ایرانی باقی مانده است. مانی برای تبلیغ دینش یا خود به جاهای مختلف مسافرت می‌کرد یا کسی از پیروان خود را به مسافرت وامی‌داشت. به‌زودی دین مانی در شرق و غرب جهان آن روزگار پراکنده شد و اقوام مختلفی چون قبطیان و رومیان و ترکان و چینیان به دین مانی روی آوردند. نزدیک ۸۰ سال دین مانی، دین رسمی دولت اویغور بود که در سده هشتم

و نهم میلادی بر آسیای میانه فرمان می‌راند. دین مانی به تدریج پیروان خود را از دست داد. ظاهراً تا زمان مغول در ترکان پیروانی از مانی زندگی می‌کرده‌اند. از آن پس دین مانی به فراموشی سپرده شد.

در نیمه دوم سده دهم میلادی شخصی بلغاری به نام «بوگومیل (Bogomil)» مذهبی با استفاده از عقاید مانی تأسیس کرد. در سده دوازدهم میلادی مردمی از بوسنی به آیین بوگومیل گرویدند. سلطان عثمانی، «محمد دوم» ملقب به «فاتح» در سال ۱۴۶۳ میلادی بوسنی را تصرف کرد. تسلط ترکان عثمانی بر بوسنی تا سال ۱۸۷۸ دوام یافت و در این سال بوسنی به تصرف امپراتوری اتریش و هنگری درآمد. در ۱۹۱۸ اسلاوهای جنوب اروپا کشوری تشکیل دادند که بوسنی هم جزئی از آن را تشکیل می‌داد. کشوری که اسلاوهای جنوبی تشکیل دادند در سال ۱۹۳۱ «یوگوسلاوی» نامیده شد. در هنگام تسلط «ترکان عثمانی» بر بوسنی بوگومیل‌های بوسنی به دین اسلام گرویدند.

در دوره سلطنت «قباد» (سلطنت از ۴۸۸ تا ۴۹۶ و از ۴۹۹ تا ۵۳۱ میلادی) شخصی، ظاهراً مانوی، به نام مزدک آیین مزدکی را تأسیس کرد. انوشیروان، پسر قباد، مزدک را به قتل رساند و مزدکیان را سرکوب کرد. از مزدک و پیروان او نوشته‌ای به جای نمانده است. ظاهراً وی احساس نمی‌کرده آیین ساده‌اش نیازی به نوشته داشته باشد. مزدک می‌آموخت که علت جنگ و ستیز نابرابری است، برای از میان بردن جنگ و ستیز، همگان باید از خواسته و زن به تساوی استفاده کنند.

«زروانیان» فرقه‌ای از زردشتیان بوده‌اند موحّد. اینان اعتقاد داشتند که از زروان اهوره مزده و اهریمن به وجود آمده‌اند. از عقاید زروانیان در برخی از آثار فارسی میانه، چون «مینوی خرد» مطالبی به جای مانده است.

ساسانیان در آغاز، علاوه بر زبان مادری خود، فارسی، از زبان‌های یونانی و پهلوی اشکانی هم استفاده می‌کردند، اما به تدریج تنها از زبان فارسی استفاده کردند. علمای زردشتی، که از آغاز با دولت ساسانی هم‌پیمان شده بودند، به شرح و ترجمه اوستا به فارسی پرداختند. در این دوره است که برای اوستا الفبایی اختراع شد و آن را آن‌طور که تلفظ می‌شد، ثبت کردند.

اوستا در اصل مکتوب نبوده، آن را علمای زردشتی حفظ می‌کردند و بعدها آن را به قید کتابت درآورده‌اند.

«آندریاس»، ایران‌شناس آلمانی، که در اواخر سده نوزدهم و اوایل سده بیستم

میلادی می‌زیسته، معتقد بوده است که اوستا را در زمان اشکانیان به الفبایی ناقص، که از الفبای آرامی گرفته شده بوده، به قید کتابت درآورده و بعداً در دوره ساسانیان آن را از الفبای ناقص به الفبای کامل جدید نقل نمودند. برخی دیگر از دانشمندان معتقدند که اوستا برای اولین بار در دوره ساسانیان به قید کتابت درآمده است.

رواج اوستا میان فارسی‌زبانان سبب شد که واژه‌هایی از زبان اوستایی به زبان فارسی میانه راه یابند:

اوستایی: *aiwisrūrima*، فارسی میانه: *ēbsrūrim*: نام یکی از گاه‌های پنجگانه، از غروب آفتاب تا نیمه شب. اوستایی: *ūśahina*، فارسی میانه: *ūśahin*: نام یکی از گاه‌های پنجگانه، از نیمه شب تا بامداد. اوستایی: *aiwyāṇhana*، فارسی میانه: *ēbyāghan*: «کستی» (کمر بند مقدس زردشتیان). اوستایی: *gaḍavara*، فارسی میانه: *gadwar* گرزور. اوستایی: *gaošō - srūta*، فارسی میانه: *gōšō - srūd*: شنیده شده به وسیله گوش، آموخته شده.

از پهلوی اشکانی هم واژه‌هایی به فارسی میانه راه یافته است:

پهلوی اشکانی: *widang*، فارسی میانه: *widang*: «اندوه». پهلوی اشکانی: *panj*، فارسی میانه: *panj*: پنج. پهلوی اشکانی: *ranj*، فارسی میانه: *ranj*: رنج. پهلوی اشکانی: *az*، فارسی میانه: *az*: من. پهلوی اشکانی: *šahr*، فارسی میانه: *šahr*: شهر. مانی و پیروان او واژه‌ها و اصطلاحات نوینی برای بیان عقاید خود جعل کردند، از ساخته‌های مانویان است:

dēn-sārār: دین سالار، لقب خلیفه مانی بوده است. *xrōh-xwān*: واعظ، ذاکر. *rōšnān-xwārist*: نام ایزدی است که در الفهرست به «حبیب الانوار» ترجمه شده است. مانی و مانویان واژه‌هایی را از فارسی میانه در معنی‌های جدید به کار بردند:

zindag در فارسی میانه زردشتی به معنی «ذیروح» است، در فارسی میانه مانوی، علاوه بر معنی «ذیروح» به معنی «عارف» هم به کار رفته است. *amahraspandān* در فارسی میانه زردشتی بر «اردیبهشت» و «خرداد» و «مرداد» و «شهریور» و «دی» و «بهمن» و «اسفندارمذ» اطلاق شده است، در فارسی میانه مانوی بر پنج عنصری که جهان نیکی از آنها تشکیل یافته، یعنی «فروهر» به معنی «اثیر» و «باد» و «روشنی» و «آب» و «آذر» دلالت می‌کند.

زبان مادری مانى، آرامى رایج در بابل در سده سوم میلادی بوده است. مانى کتاب‌های خود را، جز شاپورگان، به آرامى نوشته بوده است. در نوشته‌های مانى و مانویان به تأثیر زبان آرامى برخورد می‌کنیم. در زبان‌های سامی از جمله آرامى BNY' Y'MYN به معنی «فرزندان دست راست» است و مجازاً به معنی «نیکوکاران». در فارسی میانه مانوی *dašnezādagān*، لغة «فرزندان دست راست» معنی می‌دهد، به معنی «نیکوکاران» به کار رفته است.

از زبان سریانی واژه‌هایی به فارسی میانه راه یافته است:

سریانی: *kennārā*، فارسی میانه زردشتی و مسیحی: *kannār*: چنگ (آلت موسیقی). سریانی: *šubhā* فارسی میانه مسیحی: *šubāh*: نیایش.

در سال ۳۱ هجری یزدگرد سوم، پادشاه ساسانی، به قتل رسید. با قتل یزدگرد دولت ساسانی سرنگون و ایران جزئی از کشور اسلام شد.

در سال ۲۵۴ هجری «یعقوب لیث صفار» دولت مستقل ایران را در «زرنج سیستان» تأسیس و زبان فارسی دری را زبان رسمی ایران کرد. این رسمیت تاکنون ادامه دارد. در فاصله میان سقوط ساسانیان و تأسیس دولت صفاری زبان علمی زردشتیان، فارسی میانه زردشتی و زبان علمی مانویان فارسی میانه مانوی و زبان علمی ایرانیان مسلمان عربی بود.

در سال ۲۶۱ هجری «نصر بن احمد سامانی» دولت سامانی را تأسیس کرد. در این دولت که مرکز آن «بخارا» بود، زبان فارسی دری، زبان رسمی بود و پادشاهان سامانی به گسترش زبان فارسی علاقه‌مند بودند.

در سال ۳۵۱ «البتگین» دولت «غزنوی» را در «غزنه» تأسیس کرد. «سبکتگین» غلام و داماد البتگین، قلمرو دولت غزنوی را گسترش داد. «محمود غزنوی»، پسر سبکتگین، بخشی از «هندوستان» را بر حکومت خود افزود. در دولت غزنویان، زبان فارسی دری به هندوستان راه یافت.

در سال ۹۳۲ هجری «بابر» که به پنج واسطه نسبش به «تیمور لنگ» می‌رسد، بر «لاهور» مسلط شد و دولت مغولی هند را، که تا سال ۱۲۷۵ هجری دوام داشت و در این سال انگلستان آن را سرنگون کرد، تأسیس نمود. زبان فارسی دری زبان رسمی دولت مغولی هند بود.

رواج فارسی دری در هند سبب شد زبانی به وجود آید به نام «اردو» که اکنون زبان

رسمی کشور پاکستان است.

در سال ۴۲۹ «جغری بیک» و برادرش «طغرل بیک»، دولت «سلجوقی» را تأسیس کردند. سلجوقیان بر منطقه وسیعی از آسیا از جمله آسیای صغیر تسلط یافتند. این امر سبب شد که فارسی دری در آسیای صغیر رواج پیدا کند.

در سال ۶۹۹ هجری «عثمان»، دولت عثمانی را در آسیای صغیر تشکیل داد. فرزندان عثمان به تدریج بر بخش‌های وسیعی از اروپا و آسیا و آفریقا تسلط یافتند. در دولت عثمانی، که تا سال ۱۳۴۲ هجری قمری دوام داشت، زبان فارسی دری رایج بود. حدود سال ۴۷۰ هجری «انوشتگین»، دولت «خوارزمشاهی» را تأسیس کرد. این دولت را مغول در سال ۶۲۸ هجری سرنگون کرد.

از سال ۶۲۸ تا ۹۰۷ مغول و تیموریان بر ایران حکومت کردند. از سال ۹۰۷ تا سال ۱۱۴۸ هجری «صفویان» و پس از صفویان، از سال ۱۱۴۸ تا سال ۱۲۰۹، «افشاریان» و «زندیان» بر ایران فرمان راندند.

از سال ۱۲۰۹ تا سال ۱۳۴۴ هجری قمری (۱۳۰۴ هجری شمسی)، «قاجاریان» و از سال ۱۳۰۴ تا ۱۳۵۷ هجری شمسی خاندان پهلوی بر ایران سلطنت کردند.

«احمدشاه درّانی»، از سرداران «نادرشاه افشار»، «افغانستان» را در سال ۱۱۶۰ هجری (۱۷۴۷ میلادی) تأسیس کرد. افغانستان تا ۱۹۱۹ میلادی، به علت دخالت‌های «بریتانیا» و «روسیه»، که هریک قصد تسلط بر آن را داشتند، دولت مستقلی به شمار نمی‌آمد.

در نیمه دوم سده نوزدهم میلادی «روسیه» بر بخش آسیای میانه مسلط شد و «ترکستان روس» را تأسیس کرد. پس از انقلاب «بلشویکی»، در سال ۱۹۲۹ میلادی، فارسی‌زبانان ترکستان روس، کشور «تاجیکستان» را، به عنوان یکی از ۱۵ جمهوری مؤسس اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، تأسیس کردند.

رابطه زبانی و فرهنگی میان ایران و فارسی‌زبانان آسیای میانه از زمان صفویان، به علت دشمنی میان «شیانیان» سنی حاکم بر آسیای میانه و صفویان شیعه مذهب حاکم بر ایران، کم و از زمان تأسیس اتحاد جماهیر شوروی در سال ۱۹۲۲ به کلی قطع شد. امروزه، با فروپاشی اتحاد شوروی، رابطه زبانی و فرهنگی میان ایرانیان و مردم آسیای میانه، به ویژه با فارسی‌زبانان، از نو برقرار شده است.

به لحاظ واژگان، دوره هزار و چهارصدساله رواج فارسی دری به سه دوره تقسیم می‌شود:

- ۱- دوره نخست از آغاز تا مغول،
- ۲- دوره دوم از مغول تا قاجاریان،
- ۳- دوره سوم از قاجاریان تا امروز.

واژگان فارسی دری در دوره نخست

در این دوره که از سال ۳۱ تا ۶۲۸ هجری دوام داشته است، از زبان‌های عربی و ترکی و یونانی واژه‌هایی به فارسی دری راه یافته و یا از آن زبانها ترجمه تحت‌اللفظ شده‌اند. در میان واژه‌های دخیل از زبان عربی، واژه‌هایی هم، که از زبان فارسی به زبان عربی راه یافته بودند، با صورت معرب به زبان فارسی دری راه یافتند:

فارسی	←	عربی	←	فارسی
جوهر		جوهر		گوهر
جاه		جاه		گاه
دهقان		دهقان		دهگان

واژه‌های یونانی دخیل در فارسی دری از راه زبان عربی به فارسی دری راه یافته‌اند:
اسطرلاب، اسطوقس، فلسفه، قولنج.

از واژه‌های دخیل از ترکی:

اتابک، ترخان، تغار، یرغو، یزک

«پوشیده‌روی» و «آستانه در» هر دو به معنی «زن» ترجمه تحت‌اللفظ از «محجبه» و «عتبه» عربی هستند.

در این دوره است که زبان فارسی دری به تدریج جانشین دیگر زبان‌های ایرانی می‌شود. از زبان‌هایی، که فارسی دری جانشین آنها شده، واژه‌هایی به فارسی دری راه یافته‌اند:

از زبان سغدی: آغاز، الفعدن، پسیاک، چرخشت، زندواف.

از زبان پهلوی اشکانی: ژاژ، دژ.

باید گفت که برخی از واژه‌های پهلوی اشکانی به فارسی میانه راه یافته و از آن به فارسی دری رفته‌اند.

از زبان خوارزمی: ده (: بزن).

در دوره نخست، دین اسلام و فرقه‌های مختلف آن، به‌ویژه «صوفیه» و «معتزله» و «اشاعره» و «اسماعیلیه»، و رواج علوم یونانی، سبب شدند:

۱- واژه‌ها و ترکیب‌هایی از رواج یافتند.

۲- واژه و ترکیب‌هایی از عربی، و از راه عربی از یونانی و سریانی، به فارسی دری راه یافتند.

۳- واژه‌ها و ترکیب‌هایی تغییر معنی دهند.

۴- واژه و ترکیب‌هایی، با حفظ معنی‌های اصلی خود، معنی‌های جدید به خود بگیرند.

۵- واژه‌ها و ترکیب‌هایی نو از فارسی یا از فارسی و عربی ساخته شوند.

۱- واژه‌ها و ترکیب‌هایی از فارسی میانه که به فارسی دری نرسیده‌اند:

jēh: زن (اهریمنی) wimand: مرز، winārdan: ترتیب دادن، windīdan: یافتن،

kamārīgān dēwān: دیوان بزرگ، ruwān bōxtārīh: نجات روان، pārag stānišnīh: رشوه‌گیری.

۲- واژه‌ها و ترکیب‌هایی که از زبان‌های عربی و یونانی به زبان فارسی راه یافته‌اند:

عربی: الله، رسول، رسول الله، قرآن، خمس، زکات، صلات، کتاب الله، سنت رسول الله، حجت، مأذون، عدلی مذهب، جبری، جبری مذهب، تأویل، اهل تأویل، صوفی، صوفیه، عارف، عرفان، معرفت، طریقت، اهل طریقت، مشایخ طریقت، اهل حق، اهل تحقیق.

یونانی: فیلسوف، اقیانوس، ناموس، مالیطرنّا (زاج سیاه)، سخینوس (نام گیاهی، عربی: اذخر).

سریانی: خالوما (نام دارویی است، فارسی: شنکار)، زیرّا (عربی: بقلّة الحمقاء)، ملونیا (خیار دراز)، شویدا (بومادران).

۳- واژه‌ها و ترکیب‌هایی که تغییر معنی داده‌اند:

«ایزد» در فارسی میانه زردشتی بر «رب النوع» اطلاق می‌شده، در فارسی دری اسلامی در ترجمه «الله» به کار رفته است. «دستور» در فارسی میانه زردشتی «فقیه» معنی می‌داده، در فارسی دری اسلامی در معنی «وزیر» به کار رفته است. «اهریمن» در فارسی میانه زردشتی «آفریننده بدی» معنی می‌داده، در فارسی دری اسلامی به معنی «ابلیس» به کار برده شده است. در فارسی میانه زردشتی «کردگار» واژه‌ای عام بوده

به معنی «توانا»، در فارسی دری اسلامی در معنی «قادر» به کار رفته و خاص «الله» شده است.

۴- واژه‌ها و ترکیب‌هایی که با حفظ معنی اصلی معنی جدید به خود گرفته‌اند:
می، مستی، مهر، عشق، پیر، رهرو، ساقی، یار، دوست، عاشق، معشوق، پیر مغان.
«امام محمد غزالی» در کتاب کیمیای سعادت^۱ گفته است:
«صوفیان... چون حدیث شراب و مستی بود در شعر، نه آن ظاهر فهم کنند، مثلاً چون گویند:

گرمی دو هزار رطل بریمایی تا خود نخوری نباشدت شیدایی
از این آن فهم کنند که کار دین به حدیث و علم راست نیاید، به ذوق راست آید. اگر
بسیاری حدیث محبت و عشق و زهد و توکل و دیگر معانی بگویی و اندر این معانی
کتاب‌ها تصنیف کنی و کاغذ بسیار سیاه کنی، هیچ سودت نکند تا بدان صفت نگردی. و
آنچه از بیت‌های خرابات گویند، هم فهم دیگر کنند، مثلاً چون گویند:
هر کو به خرابات نشد بی‌دینست زیرا که خرابات اصول دینست
ایشان از این خرابات، خرابی صفات بشریت فهم کنند که اصول دین آن است که این
صفات که آبادان است خراب شود، تا آنکه ناپیداست در گوهر آدمی پیدا آید و آبادان
شود».

«هاتف اصفهانی» در پایان ترجیع معروف خود - که با این بیت شروع می‌شود: ای
فدای تو هم دل و هم جان / وی نثار رخت هم این و هم آن، گفته است:

«هاتف ارباب معرفت که گهی مست خوانندشان و گه هشیار
از می و بزم و ساقی و مطرب وزمغ و دیر و شاهد و زنار
قصد ایشان نهفته اسرار است که به ایما کنند گاه اظهار»

۵- واژه‌ها و ترکیب‌های نو:

اندر یابایی (: ادراک)، بالش ده (: رشد دهنده)، بستناکی (: انجماد)، جان سخن‌گو
(: نفس ناطقه)، گوهر روینده (: جوهرنامی)، علم پیشین (: حکمت اولی)، علم سپس
طبیعت (: مابعدالطبیعه)، قوت یادداشت (: قوه حافظه)، فلسفه پیشین (: فلسفه اولی):
گرمی طبیعی (: حرارت طبیعی)، باشاننده (: خالق)، زیریدن (: سقوط)

واژگان فارسی دری در دوره دوم

در این دوره، که از ۶۲۸ تا ۱۲۰۹ هجری طول کشیده، واژه‌هایی از مغولی و سنسکریت به زبان فارسی دری راه یافته‌اند:

مغولی: ایلچی، تومان، جرگه، یاسا.

سنسکریت: اچهر (ذات بی نقصان)، جیواتما (: جان).

در دوره دوم واژه‌هایی به نام «واژه‌های زند و پازند» یا «زندووستا» و واژه‌هایی به نام «واژه‌های دساتیری» به واژگان زبان فارسی دری راه یافته‌اند.

مؤلف فرهنگ جهانگیری، «میر جمال‌الدین حسین بن فخرالدین حسن انجوی شیرازی»، که فرهنگ خود را در سال ۱۰۱۷ به پایان رسانده، ذیل کلمه «آذر» درباره واژه‌های «زند و پازند» گفته است:

«فقیر حقیر که راقم این حروفم، پیری از پارسیان را که در دین زردشت بود، دیدم، که جزوی چند از کتاب زندووستا داشت، چون مرا رغبت و شغف تمام به جمع لغات فرس بود، و در فرس از زندووستا کتابی معتبرتر نیست، به جهت تحقیق لغات با او صحبت می‌داشتم و اکثر لغاتی که در خاتمه کتاب از زندووستا نقل شده، تقریر آن زردشتی است». زردشتیان بخشی از نوشته‌های فارسی میانه زردشتی را به فارسی دری درآورده‌اند. زردشتیان هزوارشهایی را واژه زبان فارسی گرفته و آنها را به الفبای فارسی برگردانده‌اند. واژه‌هایی که پیر زردشتی به میر جمال‌الدین داده و او در فرهنگ خود آورده فارسی‌نویسی شده متن‌های فارسی میانه زردشتی است.

واژه‌های دساتیری را «آذرکیوان» جعل کرده است. آذرکیوان در زمان «اکبر شاه‌هندی» (۹۶۳ تا ۱۰۱۴ هجری) دینی می‌سازد و جعلیاتی در تاریخ می‌کند و برای نوشتن این جعلیات، زبانی هم می‌سازد. وی مدعی می‌شود که دین ساختگی‌اش به زبان قدیم نازل شده و دین قدیم خود را به زبان فارسی که لغات جعلی در آن فراوان به کار می‌برد، شرح می‌دهد و شرح خود را به ساسان پنجم منسوب می‌کند و ساسان پنجم را پیغمبری معرفی می‌کند که در زمان ساسانیان می‌زیسته است. گفته‌های آذرکیوان در کتابی به نام دساتیر گردآوری شده است. کتاب دساتیر را «ملافیروز»، از زردشتیان هند، در سال ۱۲۳۴ هجری در «بمبئی» چاپ کرده است.

مؤلف برهان قاطع، «محمدحسین بن خلف تبریزی» واژه‌های دساتیری را در تألیف

خود، که در سال ۱۰۶۲ هجری آن را به پایان برده، آورده است.
از واژه‌های زند و پازند از برهان قاطع:
«ارموتتن: خوابیدن»، این واژه هزوارش است و به الفبای فارسی میانه زردشتی
HLMWNtn نوشته شده که xuftan: «خفتن» تلفظ می‌شده است.
«اروتتن: شستن»، این واژه هزوارش است و به الفبای فارسی میانه زردشتی
HLLWNtn نوشته شده که šustan تلفظ می‌شده است.

از واژه‌های دساتیری از برهان قاطع:
تیمسار (: حضرت)، فرجاد (: دانشمند)، فرجود (: اعجاز)، فرگاه (: حضرت)،
فرگفت (: فرمان)، فرنود (: برهان).
از واژه‌های نادرستی که به واژگان فارسی دری راه یافته‌اند، واژه‌هایی هستند، که
مؤلف فرهنگ شعوری، چاپ استانبول ۱۱۱۵، در کتاب خود آورده است. مرحوم
«دهخدا» در مقدمه «برهان قاطع»، چاپ مرحوم «دکتر معین»، گفته است:
«من گمان می‌کنم که عده‌ای از کسبه یا تجار ایرانی که در آن وقت در استانبول بوده و
اشتغال شعوری را به لغت نوشتن فارسی می‌دانسته‌اند، این عده لغات مصنوع و مجعول
را به او داده و فی‌المجلس نیز برای بعضی آنها اشعاری بی‌وزن و بی‌معنی و بی‌قافیه
ساخته‌اند و او نیز با کمال سادگی به اطمینان این که آنان اهل زبانند، همه را پذیرفته و در
کتاب خویش آورده است و متأسفانه همین لغات است که سپس به ... "آندراج" و
"فرنودسار" مرحوم "ناظم‌الاطباء" و "فرهنگ نظام" ... رسیده».
از لغات جعلی فرهنگ شعوری: پرواک (: حارس)، پروژ (: مدفون)، پلوچ
(: سست‌اندام شدن).

در دوره دوم، که مذهب تشیع، مذهب رسمی ایران می‌شود، اصطلاحات خاص این
مذهب، چون «شاه ولایت»، «شاه مردان»، «شهسوار عرب»، «منقبت‌گو»، «سیدلب تشنه»
در زبان فارسی دری رواج پیدا می‌کنند.

واژگان فارسی دری در دوره سوم

این دوره از سال ۱۲۰۹ هجری قمری آغاز شده و تاکنون، که ۱۴۱۶ هجری قمری و
۱۳۷۴ هجری شمسی است، ادامه دارد.

در این دوره، بر اثر آشنایی ایرانیان با علوم و معارف غربی، پیدا شدن مذاهب و مکاتب مختلف، چون «شیخی‌گری»، «بابی‌گری»، «بهایی‌گری»، «ملّی‌گرایی»، «مشروطه‌خواهی»، «کمونیستی‌گری»، «کسروی‌گرایی» و «اسلام‌خواهی» تحولات زیر در واژگان فارسی دری انجام گرفته است:

- ۱- واژه‌ها و ترکیب‌هایی از رواج افتاده‌اند:
 معرفة‌الارض، هذه‌السنه، بيع و شری، محبس، ایالت، ولایت.
- ۲- واژه‌ها و ترکیب‌هایی رایج شده و بعد از رواج افتاده‌اند:
 بلدیہ، عدلیہ، نظمیه، اونیورسیتہ، فاکولتہ، دارالفنون، وزارت طرق و شوارع، قمر مصنوعی، دیویزیون، رژیمان، آموزاک.
- ۳- واژه‌ها و ترکیب‌هایی از زبان‌های بیگانه به زبان فارسی دری راه یافته‌اند:
 فرانسوی: اتوموبیل، شوفر، فیزیک، شیمی، کمونیسم، سوسیالیسم، سوسیالیست، دموکرات، دموکراسی.
- روسی: استکان، اسکناس، چتکه، سماور، آتریاد.
- انگلیسی: جون، جولای، تانک، جت.
- ۴- واژه‌ها و ترکیب‌های جدیدی ساخته شده‌اند:
 فرودگاه، گرماسنج، آمپرسنج، پرتوشناسی، واپسگرا، دانشیار، استادیار، پاتک، روادید، سرکنسول، میکروپ‌شناسی، نمایشگاه.
- ۵- واژه و ترکیب‌هایی با حفظ معنی اصلی خود بر مفاهیم جدید اطلاق شده‌اند:
 آزاده، رهبر، استاد، خبرگان، پناهگاه، پاسدار.
- ۶- واژه‌هایی تنها در معنی جدید به کار برده شده‌اند:
 سرهنگ، سرلشکر، دبستان، دبیرستان، فرهنگستان، سپهبد، تکاور.

در دوره «ناصرالدین‌شاه قاجار» (سلطنت از ۱۲۶۴ تا ۱۳۱۳ هجری قمری) جعلیات آذرکیوان رواج پیدا کرد. «جلال‌الدین میرزا» (م. ۱۲۸۹، پسر پنجاه و هشتم «فتحعلی‌شاه قاجار»)، نامۀ خسروان را با استفاده از جعلیات تاریخی و لغوی آذرکیوان به رشته تحریر درآورد.

ملّی‌گرایان در اواسط سلطنت رضاشاه پهلوی با استفاده از کتاب مستطاب دساتیر و ساختن لغات جدید به پیراستن زبان فارسی از لغات بیگانه و آراستن آن به لغات ساختگی پرداختند. به‌منظور جلوگیری از اعمال خودسرانه در کار زبان فارسی دولت

دخالت کرد و «فرهنگستان ایران» را در سال ۱۳۱۴ تأسیس کرد. این فرهنگستان، که به فرهنگستان اول معروف شده، تا سال ۱۳۲۰ فعال بود و موفق شد بسیاری از لغات بیگانه را از رواج بیندازد و واژه‌های فارسی را جانشین آنها کند. فرهنگستان اول در سال ۱۳۳۲ تعطیل شد. در سال ۱۳۴۹ «فرهنگستان زبان ایران»، که به فرهنگستان دوم معروف شده، تأسیس گشت. از وظایف مهم این فرهنگستان «واژه‌گزینی» برای اصطلاحات بیگانه بود. فرهنگستان دوم با چند مؤسسه فرهنگی دیگر در سال ۱۳۶۰ ادغام شد و از ادغام آنها «مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی» به وجود آمد، که اخیراً نامش «پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی» شده است. به تازگی، در سال ۱۳۶۸، دولت «فرهنگستان زبان و ادب فارسی» را تشکیل داده است، که از وظایف آن «واژه‌سازی» و «واژه‌گزینی» در برابر واژه‌ها و اصطلاحات بیگانه است.

از زبان روسی واژه‌هایی به زبان تاجیکی، فارسی رایج در تاجیکستان، و از زبان‌های پشتو و انگلیسی واژه و ترکیب‌هایی به زبان دری، فارسی رایج در افغانستان، راه یافته‌اند: تاجیکی از روسی: سکتور، فوند، گراماتیکه.

دری از انگلیسی: جنوری، مارچ، جنرال.

دری از پشتو: پوهاند (:استاد): پوهنتون (:دانشگاه): افغانستان اکادیمی (: فرهنگستان افغانستان).

پیش از آن‌که برای چند واژه، شرح واژه شناختی نوشته شود، لازم است مطالبی در تکمیل مطالبی که در بالا آمده، نوشته شود:

(۱)

زبان‌هایی که فارسی با آنها رابطه داشته است

الف - زبان‌های ایرانی

زبان‌های ایرانی همگی از ایرانی باستان منشعب شده‌اند. از نظر تاریخی زبان‌های ایرانی به «زبان‌های ایرانی باستان»، «زبان‌های ایرانی میانه» و «زبان‌های ایرانی جدید» تقسیم می‌شوند.

زبان‌های ایرانی باستان از هزاره اول تا ۳۳۱ پیش از میلاد مسیح رایج بوده‌اند.

زبان‌های ایرانی باستان عبارتند از «اوستایی» و «فارسی باستان» و «مادی» و «سکایی». از اوستایی کتاب «اوستا» باقی مانده است که کتاب دینی زردشتیان است. از فارسی باستان «کتیبه‌های شاهان هخامنشی» به جای مانده است که مهم‌ترین آن کتیبه‌ها، کتیبه «داریوش بزرگ» است بر کوه بیستون. از مادی تعدادی لغت در فارسی باستان و یونانی و از سکایی هم تعدادی لغت در نوشته‌های یونانی به جای مانده است.

زبان‌های ایرانی میانه به دو دسته تقسیم می‌شوند:

۱- گروه شرقی: سغدی، سکایی، خوارزمی، بلخی.

۲- گروه غربی: پهلوی اشکانی و فارسی میانه.

از زبان‌های سغدی، سکایی، خوارزمی، پهلوی اشکانی، فارسی میانه آثار زیادی به جای مانده، اما از بلخی آثار کمی.

مهم‌ترین زبان‌های ایرانی جدید عبارتند از: زبان‌های «کردی»، زبان «بلوچی»، زبان «آسی»، زبان «پشتو» و از همه مهم‌تر «زبان فارسی دری».

ب - زبانهای غیرایرانی

زبان‌هایی، که فارسی در طول تاریخ خود با آنها رابطه داشته، زبان‌های مختلفی بوده‌اند:

۱- زبان‌هایی که فارسی در دوره باستان با آنها رابطه داشته، عبارتند از: «عیلامی»، «اکدی»، «سومری»، «آرامی» و «یونانی».

۲- زبان‌هایی که فارسی در دوره میانه با آنها رابطه داشته، عبارتند از: «سریانی» (آسوری امروزی دنباله سریانی است) و «ارمنی» و «یونانی».

۳- زبان‌هایی که فارسی در دوره جدید با آنها رابطه داشته، عبارتند از: «عربی»، زبان‌های مختلف «ترکی»، زبان «مغولی»، زبان «فرانسه»، «انگلیسی»، «روسی»، زبان‌های مختلف «هندی».

زبان سنسکریت

زبان «سنسکریت» در زبان‌شناسی ایرانی جای ویژه‌ای دارد. این زبان دنباله زبان «ودایی» و آن، بازمانده زبان «هندی باستان» است. زبان‌های هندی باستان و ایرانی باستان هر دو باهم شاخه‌ای از زبان‌های هند و اروپایی هستند. زبان ودایی و زبان سنسکریت با زبان‌های

فارسی باستان و اوستایی نزدیکی بسیار دارند و در درک قواعد دستوری اوستایی و فارسی باستان و فهم معانی واژه‌های این دو زبان بسیار مورد استفاده واقع شده‌اند.

(۲)

الفباهای رایج در ایران

فارسی باستان به الفبایی نوشته شده، که به سبب شباهت حرف‌های آن به میخ، «الفبای میخی» نامیده شده است. الفبای میخی فارسی باستان از چپ به راست نوشته شده و در پایان هر واژه، نشانه‌ای، که دلالت بر پایان واژه می‌کند، گذاشته شده است. $\bar{u}$ و $\bar{a}$ و $\bar{a}$ نشانه‌ای خاص دارند، اما u و a و i همراه با صامت‌اند. الفبای فارسی باستان تلفظ دقیق واژه‌ها را نشان نمی‌دهد. تلفظ ظنی آنها با مقایسه با سنسکریت و اوستا و فارسی دری به دست می‌آید. در زیر برای نشان دادن آنچه گفته شد چند واژه از فارسی باستان آورده می‌شود. سطر اول فارسی باستان، سطر دوم حرف‌نویسی و سطر سوم آوانویسی واژه‌هاست. مقصود از حرف‌نویسی نشان دادن صورت مكتوب و غرض از آوانویسی تلفظ ظنی واژه است. حرف‌هایی که برای حرف‌نویسی و آوانویسی به کار می‌روند، از الفبای لاتینی و یونانی گرفته شده‌اند و به جای حرف‌ها و آواهایی که در الفبای لاتینی و یونانی وجود ندارد، از حرف‌های لاتینی و یونانی با افزودن نشانه‌هایی به حرف‌های لاتینی و یونانی، آن حرف‌ها و آواها را نشان می‌دهند.  نشانه پایان واژه است، در حرف‌نویسی به جای آن «:» گذاشته می‌شود:

B^a G^a V^a Z^a R^a K^a : A U R^a M^a Z^a D^a A : H^a
bagah wazarkah ahuramazdāh h

Yah imām būmim adāt h

Y< E< Y< III 1
Y^a H^a Y^a A
yahyā

الفباهای فارسی میانه تلفظ دقیق واژه‌ها را نشان نمی‌دهند، تلفظ ظنی واژه‌های فارسی میانه با مقایسه با فارسی باستان و اوستایی و فارسی میانه مانوی و فارسی دری

rw > rh š wr h dp n m y c
ud šahr harw pad man i

• rā1b fāroo e rā1re mo1 ro
• d'wb g'dyp n'wze p syw dP
• bawād paydāg izwān wisP pad

دین پیشینیان به یک شهر و یک زبان بود، پس دین من به هر شهر و به هر زبان پیدا خواهد بود.

الفبای اوستایی، که «پازند» بدان نوشته شده، در دورهٔ ساسانیان از الفبای فارسی میانهٔ مسیحی و زردشتی گرفته شده است. الفبای اوستایی از طرف راست به چپ نوشته می‌شده است. چند واژه از پازند:

Ku xard mainyō ō dānā pūrsīt

• Kōrdil ayā wātтар Kōrčašm

ترجمه

پرسید دانا مینوی خرد را که کورچشم بدتر [است] یا کوردل.

(۳)

فرهنگ تاریخی

«فرهنگ تاریخی» فرهنگی است، که در آن صورت اصلی هر واژه و تحولات لفظی و معنوی آن با ذکر تاریخ، ثبت می شود، یعنی از ریشه شناسی برای تدوین فرهنگ تاریخی استفاده می شود.

علمای قدیم در نوشته های خود گاهی با ذکر «وجه تسمیه» و «وجه اشتقاق» به شرح واژه ها می پرداختند. مقصود علمای قدیم از «وجه تسمیه» و «وجه اشتقاق» ریشه شناسی بوده است.

در زیر «وجه تسمیه» و «وجه اشتقاق» چند واژه، آن طور که علمای قدیم نوشته اند، آورده می شود.

نویسنده بندهش، که متنی است به فارسی میانه زردشتی از دوره ساسانی، در شرح واژه «کشور» گفته است:

uš kišwar nām nihād ku kiš bē būd

ترجمه

و او [آنها را] (یعنی پاره های زمین را) کشور نام نهاد، زیرا [آنها را] کش (مرز) ببود. مقصود نویسنده آن است که کشور به معنی «مرزدار» و «محدود» است. اما کشور در اوستایی در اصل به معنی «زمین زراعتی» است.

در «برهان قاطع» آمده است:

«گاوشنگ»: با شین نقطه دار بر وزن «آبرنگ» چوبی باشد که بر سر آن میخی از آهن نصب کنند و خر و گاو بدان رانند، و وجه تسمیه آن «گاوتندکن» باشد، چه «شنگ» به معنی «تند» هم آمده است.

در کشف الاسرار میبیدی آمده است:

«المدثر» المتدثر، ادغم التاء في الدال لقرب مخرجهما. والسبب فيه ان رسول الله (ص) كان يذهب الى حراء قبل النبوة، فلما رأى جبرئيل (ع) في الهواء اول ما بداله رجع الى بيت خديجة وقال: "دثروني، دثروني" فتدثر بثوبه. قيل: القى عليه قطيفة فنزل جبرئيل وقال: "يا ايها المدثر" بشيابه.

«پاول هرن (Paul Horn)»، ایران‌شناس آلمانی، کتاب فرهنگ ریشه‌شناختی فارسی (Grundriss der Neupersischen Etymologie) را در سال ۱۸۹۳ در «استراسبورگ» منتشر کرد. دو سال بعد، یعنی در سال ۱۸۹۵، «هوبشمان (Hübschmann)»، ایران‌شناس آلمانی، کتاب مطالعات فارسی (Persische Studien) را در تکمیل کتاب هرن در همان شهر استراسبورگ انتشار داد. شادروان «دکتر محمد معین» از هر دو کتاب در حواشی برهان قاطع استفاده کرده است. «دکتر جلال خالقی مطلق» کتاب هرن را با عنوان اساس اشتقاق فارسی به فارسی ترجمه و جلد اول (۱-خ) آن را در سال ۱۳۵۶ در تهران منتشر کرده است. دکتر خالقی مطالب هوبشمان را هم در کتاب اساس اشتقاق فارسی آورده و از خود هم مطالبی برگرفته‌های هرن و هوبشمان افزوده است.

پیش از هرن، «فولرس (Vullers)» در کتاب لغت‌نامه فارسی-لاتینی که در سال ۱۸۵۵ در شهر بُن منتشر کرده، برای واژه‌های فارسی شرح ریشه‌شناختی نوشته است. ایران‌شناسان اروپایی و آمریکایی و پارسی و ایرانی، که در دویست سال اخیر متنی از متن‌های بازمانده از زبان‌های باستانی و میانه ایران را منتشر کرده و یا گویشی از گویش‌های ایرانی را گردآوری کرده و یا برای متنی یا گویشی واژه‌نامه ترتیب داده و منتشر ساخته‌اند، هریک برای واژه‌هایی از فارسی دری شرح واژه‌شناختی نوشته‌اند. نام مهم‌ترین کتاب‌ها از نظر ریشه‌شناسی فارسی دری در کتاب‌نامه خواهد آمد. در اینجا تنها یادآوری می‌شود که در کتاب فرهنگ ایرانی باستان بارتلمه، ایران‌شناس آلمانی، واژه‌های بسیاری از فارسی دری از نظر ریشه‌شناسی شرح داده شده‌اند. همچنین در کتاب «فرهنگ تاریخی زبان آسی» آبايف، ایران‌شناس معاصر آس.

ریشه‌شناسی چند واژه

شرحی که در ریشه‌شناسی نوشته می‌شود، شرح کاملی نیست. شرح کامل را هنگامی می‌توان نوشت، که همه موارد کاربرد واژه‌ای که شرح ریشه‌شناختی می‌شود، در اختیار نویسنده باشد و این‌جانب همه موارد کاربرد چند واژه‌ای را، که شرح خواهد کرد، در اختیار ندارد.

آنچه در درون [] می‌آید، صورت مکتوب واژه‌هاست. هزوارشها و صورت مکتوب واژه‌های فارسی باستان با حرفهای بزرگ ثبت می‌شوند.

آتش (به فتح ت) → فارسی میانه زردشتی [ʰthš]: ātaxš → اوستایی ātarš. ātarš حالت فاعلی مفرد مذکر است از ātar: آتش. از ātar در فارسی میانه زردشتی^۱ [ʰtwr]: ādur و در فارسی میانه ترفانی [ʰdwr]: ādur به جای مانده است. ātar در زبان اوستایی به معنی «آتش» و «ایزد موکل بر آتش» است. به احترام این ایزد، روز نهم از هر ماه و ماه نهم از هر سال خورشیدی ātar نامیده شده‌اند. در فارسی میانه زردشتی ātaxš به معنی «نار» و ādur به معنی «نار» است و روز نهم از هر ماه و ماه نهم از هر سال خورشیدی ādur است، نه ātaxš. در فارسی دری «آذر»، که بازمانده ādur است به معنی «نار» است و بر روز نهم از هر ماه و ماه نهم از هر سال خورشیدی هم اطلاق شده است. در فارسی میانه ترفانی تنها ādur به کار رفته است با معنی‌های «نار»، «روز نهم از هر ماه» و «ماه نهم از هر سال شمسی».

۱. نشانه بالای ʰ حرفی است که در پایان اغلب واژه‌های فارسی میانه زردشتی نوشته شده است. ظاهراً این حرف در اصل دلالت می‌کرده است بر پایان یافتن واژه.

آوا → فارسی میانه مانوی [w'g]: āwāg → ایرانی باستان ā-wāk-a * a پسوند و ā پیشوند است. wāk ریشه است و «گفتن» معنی می‌دهد. ← آواز، آوازه، بانگ، نوا، نواختن، واژه، وخشور و هوخت.

آواز → فارسی میانه زردشتی [p'c]: āwāz: «بانگ». فارسی میانه مانوی [w'c]: āwāz: ماده مضارع است به معنی «فراخواندن». → ایرانی باستان ā-wāk-a * ā پیشوند فعلی و a نشانه‌ای بوده که برای ساختن ماده مضارع از ریشه به کار می‌رفته است. wāk صورت اصلی wāk است، k بدل به č شده است. ریشه wāk «گفتن» معنی می‌دهد. ← آوا، آوازه، بانگ، نوا، نواختن، واژه، وخشور و هوخت.

در زبان روسی «golos» به معنی «آواز» و «رای» است. زیرنفوذ زبان روسی «آواز» در تاجیکستان به معنی «رای» هم به کار می‌رود.

آوازه → فارسی میانه مانوی āwāzag * āwāzag اسم مصدر است از āwāz و ag. ag پسوندی بوده که از ماده مضارع اسم مصدر می‌ساخته است. (ه) در فارسی دری، که از ماده مضارع اسم مصدر می‌سازد، بازمانده ag است. āwāz ماده مضارع است به معنی «فراخواندن». ← آوا، آواز، بانگ، نوا، نواختن، واژه، وخشور و هوخت.

اتابک (به فتح اول و چهارم): از آغاز تأسیس دولت هخامنشی تا استقرار دولت مشروطه سلطنتی عادت بر این بوده است که پادشاهان ایران پسران خود را به حکومت منصوب می‌کردند، به‌ویژه شاهزادگانی که احتمال می‌رفت جانشین پدر شوند و یا ولی عهد بودند. اگر شاهزادگانی که به حکومت منصوب می‌شدند، در سنین کودکی و یا نوجوانی و یا جوانی بودند، کسانی را که در اغلب موارد مربیان آنان بودند، به سرپرستی آنان می‌گماشتند. ترکان سلجوقی این مربیان و سرپرستان را «تابک» می‌نامیدند. در ترکی «اتا» به معنی پدر است. و «بک» بزرگ معنی می‌دهد. روی هم «اتابک» پدر بزرگ معنی می‌دهد. چون برخی از اتابکان به وزارت و امارت و صدارت رسیدند، «اتابک» به عنوان لقب برای صدراعظم به کار رفت.

با قتل «طغرل بن البارسلان بن طغرل بن محمد بن ملک‌شاه بن البارسلان سلجوقی» در ۲۴ ربیع‌الاول سال ۵۹۰ دولت «آل سلجوق» به سر آمد، اما «اتابک» به هستی خود ادامه داد.

آخرین صدراعظمی که به «اتابک» ملقب شده، «سلطان عبدالمجید میرزا، عین‌الدوله»،

متوفی در سال ۱۳۴۵ هجری قمری است. مظفرالدین شاه قاجار عین‌الدوله را در سال ۱۳۲۱ هجری قمری به صدارت عظمی برگزید و او را ملقب به «اتابک اعظم» کرد.

بانگ (به سکون سوم) → فارسی میانه زردشتی [K' L']، فارسی میانه مانوی: wāng :w' ng → ایرانی باستانی wānk . * wānk ماده مضارع است و ساخته شده است از n و wāk n نشانه‌ای بوده که پیش از آخرین صامت ریشه برای ساختن ماده مضارع از ریشه به کار می‌رفته است. ریشه wāk به معنی «گفتن» است. ← آوا، آواز، آوازه، نوا، نواختن، واژه، وخشور و هوخت.

بخت (به فتح اول و سکون دوم): «سرنوشت» → فارسی میانه زردشتی [b(')ht'] : baxta: «سرنوشت» → ایرانی باستان baxta: صفت مفعولی است ساخته شده از bax و ta. ta پسوندی بوده که از ریشه متعدی صفت مفعولی گذشته می ساخته است. bag صورت اصلی bax است، g پیش از t بدل به x شده است bag به معنی «تقسیم کردن» است و baxta به معنی «مقسوم» است و مجازاً «سرنوشت» معنی می دهد. «بخشیدن» از ریشه bag آمده است ← بخشیدن.

بخشیدن (به فتح اول و پنجم و سکون دوم و چهارم و کسر سوم): «تقسیم کردن»، «بخشودن». «بخشیدن» جعلی است و از ماده مضارع ساخته شده است.

بخش → فارسی میانه زردشتی [HLKWN]: baxš: «تقسیم کردن». ماده ماضی baxš در فارسی میانه زردشتی [HLKWnt'] : baxta: است → ایرانی باستان baxta. baxta صفت مفعولی گذشته است از bax و ta. ta پسوندی بوده که از ریشه متعدی صفت مفعولی گذشته می ساخته است. bag صورت اصلی bax است، g پیش از t بدل به x شده است. ریشه bag به معنی «تقسیم کردن» است.

baxš → ایرانی باستان baxš. baxš مرکب است از bax و š. bag صورت اصلی bax است، g پیش از š بدل به x شده است. š برای ساختن ریشه جدید از ریشه به کار می‌رفته است.

«بخشیدن» در فارسی دری، به سبب شباهت ظاهری با «بخشودن» در معنی «بخشودن»، که «عفو کردن» معنی می دهد، به کار رفته است. «بخت» از ریشه bag آمده است، ← بخت.

بودجه (به ضم اول و سکون دوم و سوم) → فرانسوی budget، ظاهراً اواخر دوره

قاجار به زبان فارسی راه یافته است. budget فرانسوی در سال ۱۷۶۴ از زبان انگلیسی گرفته شده است. budget انگلیسی از budgette فرانسوی باستان است. در فرانسوی باستان budgette به معنی «کیسه کوچک» است. budget در انگلیسی در آغاز بر «کیسه خزانه‌دار» اطلاق می‌شده است. بعداً گزارش سالانه وضع مالی Opening of budget (به معنی «بازکردن کیسه») خوانده شد و از اینجا budget به معنی «گزارش سالانه وضع مالی» به کار رفت.

بهشت (به کسر اول و دوم و سکون سوم) → فارسی میانه زردشتی [whšt]: wahišt → پهلوی اشکانی [whyšt]: wahišt → اوستایی vahišta. vahišta در اوستایی مرکب از vah و išta است. vah به معنی «نیک» و išta پسوندی بوده است که از صفت مطلق، صفت عالی می‌ساخته است. در اوستا vahišta ahu: «بهترین زندگی»، «پاداش نیکوکاران» و duž-ahu «پادافراه» گناهکاران است. wahišt در فارسی میانه زردشتی و پهلوی اشکانی و به پیروی از آن در فارسی دری جانشین vahišta ahu اوستایی گردیده است. در فارسی میانه مانوی [whyšt'w]: wahištāw هم آمده است. āw بازمانده ahu است. duž-ahu اوستایی در فارسی میانه زردشتی [dwšhw]: dušaxw و در فارسی میانه مانوی [dwšwx]: dušux شده است. «دوزخ» فارسی دری بازمانده dušaxw فارسی میانه زردشتی است.

پادافراه (به سکون سوم و پنجم) → فارسی میانه زردشتی pādifrah: «مجازات». → فارسی باستان *pātifrāθa. pātifrāθa مرکب است از a و frāθ و a. pāti پسوند است و از ریشه اسم ساخته است. frāθ صورت بالانده frāθ است. ریشه frāθ، که صورت ایرانی باستان آن fras است، به معنی «پرسیدن» است. frāθ با پیشوند فعلی pāti به معنی «بازپرسی کردن» است. «پرسیدن» از ریشه fras آمده است، ← پرسیدن. «پادافراه» امروزه به کار نمی‌رود.

پرسیدن (به ضم اول و سکون دوم و چهارم و کسر سوم و فتح پنجم) → فارسی میانه زردشتی pursīdan. pursīdan جعلی است و از purs ماده مضارع ساخته شده است. → purs فارسی باستان prsa → ایرانی باستان prssa. prssa مرکب است از sa و prsa: sa برای ساختن ماده آغازی از ریشه به کار می‌رفته است. ماده آغازی ماده‌ای است که

دلالت می‌کند بر آغاز انجام گرفتن یا دادن کار. prs صورت ضعیف ریشه fras است. «پادافراه» از ریشه fras آمده است، ← پادافراه.

پسر (به کسر اول و فتح دوم) → فارسی میانه زردشتی [BRHI]: pusar. در فارسی میانه زردشتی [BRH]: pus صورت دیگر pusar است. pus → فارسی باستان [P^aUç^a]: puça. ar در pusar به قیاس نادرست با واژه‌های زیر، که هم با ar و هم بدون آن درست هستند، آمده است:

duxtar : دختر	duxt
mādar : مادر	mād
pidar : پدر.	pid

puça بازمانده puθra ایرانی باستان است. puθra ایرانی باستان در پهلوی اشکانی puhr شده و «پور» فارسی دری بازمانده puhr است.

puθra و puça و pus(ar) و puhr همگی به معنی «پسر» هستند. امروزه «پور» در نام‌های خانوادگی به معنی «زاده» به کار می‌رود، اما «پسر» چنین کاربردی ندارد. «پور» کاربرد ادبی دارد و «پس» متروک شده است.

پیژاما (به کسر اول و سکون دوم) → فرانسوی pyjama → انگلیسی pyjamas → هندی pajama → فارسی پای‌جامه.

تزار: ← قیصر.

تزویر ← زور (۱)

تیم (به کسر اول و سکون دوم): ۱- بازار؛ ۲- دسته‌ای از ورزشکاران. تیم به معنی «بازار» دخیل از سغدی [tym]: tīm است و آن خود از tien چینی آمده به معنی «مغازه».

تیم به معنی «دسته‌ای از ورزشکاران» از team انگلیسی گرفته شده است. تیمم (به فتح اول و دوم و تشدید ثالث مضموم): وضو گرفتن به خاک پاک. → عربی تیمم. تیمم در اصل به معنی «روی آوردن است به چیزی». معنی «وضو گرفتن و غسل کردن به خاک پاک را» آیه ۴۶ سوره ۴ به «تیمم» داده است. می‌فرماید: «ان کنتم مرضی اوعلى سفر اوجاء احد منکم من الغائط او لامستم النساء فلم تجدوا

ماء فتمموا صعيداً طيباً فامسحوا بوجوهكم و ايدىكم: «اگر بیمار هستید یا مسافر یا از مستراح بیرون آمده باشید، یا زنان را لمس کرده باشید، پس آب نیابید، روی آورید به خاکی پاک و روی‌ها و دست‌های خویش را با آن مسح کنید».

جشن (به فتح اول و سکون ثانی): → فارسی میانه زردشتی [jəšn : [yšn'] → اوستایی yasna. yasna در اوستایی مرکب است از yas و na. yaz صورت اصلی yas است، z پیش از n بدل به s شده است. ریشه yas «ستودن» معنی می‌دهد. na پسوند است و از ریشه اسم ساخته است. yasna به معنی «ستایش» است و بر بخشی از متن اوستا هم اطلاق شده است. زردشتیان جشنی برپا می‌کنند و در آن، بخش yasna اوستا خوانده می‌شود، به این جشن yasna گفته‌اند. در فارسی میانه زردشتی yasn در معنی‌های yasna اوستایی به کار رفته و jāšn در معنی «جشن» فارسی دری. «یسن» و «یسن» در فارسی دری به ترتیب دخیل از yasna اوستایی و yasn فارسی میانه زردشتی هستند. از yasna اوستایی در فارسی میانه ترفانی [ysn : yasn] به جای مانده که به معنی «ستایش» است.

چمدان (به فتح اول و دوم) → روسی čamadan → فارسی جامه‌دان.
خشک (به ضم اول و سکون دوم) → فارسی میانه زردشتی [hušk' : hušk] → ایرانی باستان * huška. huška از huš و ka ساخته شده است. huš صورت ضعیف ریشه hauš است و آن ریشه به معنی «خشک شدن» است. ka پسوندی بوده که از ریشه صفت می‌ساخته است. «خوشیدن» از ریشه hauš آمده است، ← خوشیدن.

خوشیدن (به ضم اول و سکون دوم و چهارم و کسر سوم و فتح پنجم) → فارسی میانه زردشتی → [hwšytn' : hōšdan. hōšdan جعلی است از ماده مضارع hōš ساخته شده است. hōš → ایرانی باستان hauša. hauša از hauš و a ساخته شده است. a برای ساختن ماده مضارع از ریشه به کار می‌رفته است. hauš ریشه است به معنی «خشک شدن». hōšdan و «خوشیدن» به معنی «خشک شدن» هستند. سعدی در بوستان گفته است:

بخوشید سرچشمه‌های قدیم نماند آب جز آب چشم یتیم

«خوشیدن» امروزه در فارسی دری به کار نمی‌رود.

دارو (به ضم سوم) → فارسی میانه زردشتی [d'lwk'] : dārūg → اوستایی dārav : تنه درخت. چون «دارو» منشأ گیاهی داشته از اینجا dārūg به معنی دارو شده است. از dārav اوستایی در فارسی میانه زردشتی [d'l] : dār به معنی «درخت» آمده است. «دار» فارسی دری به معنی «درخت» بازمانده dār است. در فارسی میانه مانوی [d'rwgyrddyh] : dārūgirdTh به معنی «بردار کردن» است. dārūgirdTh اسم معنی است از dārūgird. dārūgird مرکب است از dārū به معنی «درخت» و gird به معنی «کرده». «دار» فارسی دری، به معنی وسیله‌ای که با آن اعدام می‌کنند، بازمانده dārav است.

dārav به صورت «دارو» از مرگ نجات می‌دهد و به صورت «دار» مرگ می‌آورد. امروزه بر تابلوی داروخانه‌هایی «دراگ استور» نوشته شده است. دراگ از drug انگلیسی و آن خود از drogue فرانسوی گرفته شده است. drogue فرانسوی بازمانده droga لاتینی است و آن خود مأخوذ از dārawaka ایرانی باستان است. dārawaka ایرانی باستان از dāraw ← اوستایی dārav و پسوند aka ساخته شده است.

درست → فارسی میانه زردشتی [drw(y)st] : drust → ایرانی باستان * druiwīšta. druiwīšta دو جزء دارد: ۱- druw که در اصل druwa است به معنی «سالم». ۲- īšta پسوندی است که از صفت مطلق، صفت عالی می‌ساخته است.

druwišta ایرانی باستان در پهلوی اشکانی [drwšt] : društ شده است به معنی «سالم».

«درشت» فارسی دری از [drwšt] : društ فارسی میانه زردشتی آمده و آن خود از društ پهلوی اشکانی گرفته شده است. društ در پهلوی اشکانی به معنی «درست» است و društ در فارسی میانه زردشتی به معنی «درشت».

دستور → فارسی میانه dastwar. dastwar در اصل مرکب است از dast و پسوند war. پسوند war در فارسی دری به صورتهای war و ūr آمده: بهره‌ور، مزدور. dast بازمانده dāstvā اوستایی است به معنی «آموزش».

dastwar به معنی «فقیه» و «دانشمند» بوده است. در فارسی دری علاوه بر معنی اصلی بر «وزیر» هم اطلاق شده است. معنی «وزیر» سبب شده که تصور کنند «دستور» به معنی «صاحب مسند» است و «دست» را جداگانه به معنی «مسند» هم در فارسی و هم در عربی به کار برده‌اند. انوری گفته است:

زهی دست وزارت از تو معمور چنان کز پای موسی پایه طور.

«دستور» در فارسی دری به معنی‌های دیگری هم به کار رفته است:

۱- آیین و روش ۲- برنامه ۳- اجازه ۴- صرف و نحو.

«دستور» در معنی «اجازه» جانشین «دستوری» است. «دستوری» در متن‌های کهن به معنی «اجازه» به کار رفته است.

دوش (به ضم اول و سکون دوم). در فارسی سه «دوش» هست:

۱- دوش به معنی «شانه» → فارسی میانه زردشتی [dwš] : dōš : «شانه» → ایرانی باستان *dauš : شانه، سنسکریت dōṣ : ساعد.

۲- دوش به معنی «شب گذشته» → فارسی میانه زردشتی [dwš] : dōš : «شب گذشته» → ایرانی باستان *daušā : «شام»، «باختر»، سنسکریت doṣā : «تاریک»، «شام».

۳- دوش (حمام) → فرانسوی douche (ظاهراً در اواخر دوره قاجار). douche در سده شانزدهم میلادی از doccia ایتالیایی گرفته شده و doccia ایتالیایی در اصل به معنی «لوله آب» بوده است.

رستاخیز (به فتح اول و سکون دوم و ششم و کسر پنجم) → فارسی میانه زردشتی ristāxēz. ristāxēz مرکب است از rist و rist. āxēz → ایرانی باستان rista. * «مرد». rista مرکب است از ris و riθ. صورت اصلی ris است، θ پیش از t بدل به s شده است. ریشه riθ به معنی «مردن» است. ta پسوندی بوده است که از ریشه لازم صفت فاعلی گذشته می ساخته است. āxēz ماده مضارع āxist است. āxēz → ایرانی باستان āhaiza. * āhaiza مرکب است از ā و haiz و a. ā پیشوند فعلی است. a برای ساختن ماده از ریشه به کار می رفته است. ریشه haiz به معنی «برخاستن» است. āxist → ایرانی باستان āhišta. * āhišta مرکب است از ā و hiš و ta. برای ā و ta. ↑ hiz صورت اصلی hiš است، z پیش از t بدل به š شده است. hiz صورت ضعیف ریشه haiz است. به اعتقاد زردشتیان قیامت عبارت است از «برخاستن مردگان» از این رو قیامت را «رستاخیز» گفته اند.

زاور ← زور (۱)

زندیک (به فتح اول و سکون دوم و چهارم و کسر سوم) → فارسی میانه زردشتی zandīk. zandīk : [zndyk'] در فارسی میانه زردشتی بر «مانوی» اطلاق شده و علاوه بر

آن «بی‌دین و بددین» را هم *zandīk* گفته‌اند. *zandīk* مرکب است از دو جزء *zand* و *īk*. *īk* پسوند نسبت است و در فارسی دری «ی» شده است. *zand* بازمانده *zanda* اوستایی است. *zanda* در اوستا بر بدعت‌گزارانی اطلاق شده که عقایدی خاص داشته‌اند.

zantay، به معنی «معرفت»، در اوستایی اسم مؤنث است از ریشه *zan* به معنی «دانستن». در فارسی میانه *zand*، که بازمانده *zantay* اوستایی است، بر ترجمه و شرح اوستا اطلاق شده است. ممکن است *zandīk* منسوب به *zand* به معنی شرح و تفسیر باشد. در این صورت *zandīk* به معنی «اهل تأویل» خواهد بود. مانی و پیروان او اهل تأویل بوده‌اند. اینان ادیان و مذاهب مختلف را تأویل می‌کرده‌اند تا آنها را با دین خود متناسب گردانند.

zandīk به صورت «زندیق» به زبان عربی راه یافته است. از «زندیق» در عربی مصدر «زندقه» ساخته شده است. «زندیق» از عربی به فارسی دری وارد شده است. «زندیق» در فارسی و عربی بر مانوی اطلاق شده و علاوه بر آن در معنی‌های «کافر، ملحد، منافق و اهل بدعت» هم به کار رفته است.

زور (۱): (با واو مجهول): نیرو → فارسی میانه زردشتی [zwl]: *zōr* فارسی میانه مانوی [zwr]: *zōr* → اوستایی *zāvar*. از *zāvar* در پهلوی اشکانی ترفانی [z'wr]: *zāwar* آمده است. زاور (به فتح واو) فارسی دری، که «قوت» و «قدرت» معنی می‌دهد، بازمانده *zāwar* پهلوی اشکانی است.

زور (۲): (با واو معروف): «دروغ» → فارسی میانه زردشتی [zwl]: *zūr*، فارسی میانه مانوی [z'wr]: *zūr*: فریب و دروغ → فارسی باستان [Z^aUR^aH^a]: *zūrah*: «فریب». زور (به ضم اول) در زبان عربی به معنی «کذب» و «باطل»، معرب *zūr* فارسی میانه است. از «زور» در زبان عربی «تزویر» ساخته شده است. «تزویر» عربی و اسم فاعل آن «مزوّر» (به کسرواو) و اسم مفعول آن «مزوّر» (به فتح واو) وارد زبان فارسی شده‌اند.

ساتراپ: این واژه لقب استانداران عهد هخامنشی است. «ساتراپ» در اواخر عهد قاجار از زبان فرانسوی وارد زبان فارسی دری شده است. در زبان فرانسوی *Satrape* دخیل از *sātrāpēs* یونانی است. *sātrāpēs* یونانی شده کلمه *xšaθrapāwā* ایرانی باستان است. *xšaθrapāwā* حالت فاعلی مفرد مذکر است از: *xšaθra-pāwan*. *xšaθra*، که در فارسی دری تبدیل به کلمه «شهر» شده، به معنی «مملکت» است. *pāwan* از ریشه *pā*

به معنی «پاییدن» و پسوند wan ساخته شده است. pāwan به معنی «نگهبان» است و در فارسی دری پسوند «بان» بازمانده آن است. xšaθrapāwan روی هم به معنی «شهربان» یعنی «محافظ مملکت» است. در فارسی باستان xšaça-pāwā به جای xšaθrapāwā آمده است، با ابدال θr به ʕ (نوعی سین بوده است).

سپهر → فارسی میانه زردشتی spihr → یونانی sphaira. sphaira در زبان یونانی در اصل به معنی «توپ» است.

sphaira یونانی از راه زبان لاتین وارد زبان‌های انگلیسی و فرانسه شده است و در زبان فرانسوی به صورت sphère و در زبان انگلیسی به صورت sphere آمده است.

شاهنشاه (به فتح سوم و سکون چهارم) → فارسی میانه کتیبه‌ای [MLK' n MLK'] :
 šāhān šāh → فارسی باستان [x^a š^a A Y^a θ^a I Y^a x^a š^a A Y^a θ^a I Y^a AN^a AM^a] :
 xšāyaθyah xšāyaθyānām šāhān šāh اضافه مقلوب است به معنی «شاه شاهان».

xšāyaθyah حالت فاعلی مفرد مذکر است از: xšāyaθya : شاه. xšāyaθyānām مضاف الیه جمع است. هر دو واژه روی هم «شاه شاهان» معنی می‌دهد. این لقبی است که پادشاهان هخامنشی برای خود انتخاب کرده بودند، چون زیردست آنان شاهان دیگری بودند. پادشاهان ایران تا اسلام خود را «شاه شاهان» می‌خواندند. پس از اسلام نخستین کسی که خود را «شاه شاهان» خواند و ملقب به «شاهنشاه» شد، «عضدالدوله، دیلمی» (م. ۳۷۲) است. از زمان عضدالدوله تا سرنگونی رژیم سلطنتی در ایران (۱۳۹۹ هجری قمری) پادشاهان ایرانی غالباً «شاهنشاه» خوانده می‌شدند.

شاهنامه (به سکون سوم). در دوره ساسانیان «تاریخ» را xwadāy nāmag می‌گفتند. xwadāy در فارسی میانه به معنی «مولی» عربی است و بر پادشاهان و بزرگان اطلاق می‌شده است. xwadāy در فارسی دری «خدا(ی)» شده و در ترجمه کلمه «الله» عربی به کار رفته است، از این رو «خدای نامه»، که صورت فارسی دری xwadāy nāmag فارسی میانه است، برای مسلمانان فارسی زبان معنی «الهی نامه» می‌داده است. در فارسی دری «شاهنامه» به جای xwadāy nāmag به کار رفت. بعداً «شاهنامه» به شاهنامه فردوسی تخصیص یافت و «تاریخ» عربی در معنی xwadāy nāmag به کار رفت.

شهید (به فتح اول و کسر دوم و سکون سوم). در عربی به معنی ۱- گواه؛ ۲- کسی است که در راه خدا به قتل رسیده است. امروزه در زبان فارسی به معنی دوم به کار می‌رود.

در زبان‌های انگلیسی و فرانسوی به کسی که در راه خدا کشته شده باشد *martyr* می‌گویند. *martyr* از یونانی به زبان‌های انگلیسی و فرانسوی راه یافته است و در اصل به معنی «گواه» بوده است و معنی «شهید» معنی مجازی *martyr* است. تحت تأثیر *martyr* یونانی، از طریق زبان سریانی، «شهید» عربی که در اصل به معنی «گواه» بوده، به معنی «کسی که در راه خدا کشته شود»، به کار برده شده است.

شیر (لبن) → فارسی میانه زردشتی [šyl , HLB'] : šīr → ایرانی باستان *xšīra. سنسکریت ksīra.

شیر (اسد) → فارسی میانه زردشتی [šgl] : šagr → ایرانی باستانی šagra*.

صیام (به کسر اول) → عربی صیام. صاحب «کشف‌الاسرار» ذیل آیه ۱۸۳ سوره ۲ درباره «صیام» گفته است:

«صیام در شریعت بازایستادن است از طعام و شراب و شهوت راندن با نیت، و در لغت عرب از هر چیز بازایستادن است، چنانکه کسی از گفتن بازایستد، گویند: صام عن الکلام... و کسی که از نیکی و بر بازایستد، گویند: صام عن المعروف و چهارپای که از علف و حرکت بازایستد، گویند: صامت الدابة». «صیام» در فارسی دری تنها در معنی شرعی آن به کار رفته است.

فرجام (به فتح اول و سکون دوم) → فارسی میانه زردشتی [plc'm] : frajām. «فرجام» فارسی دری و frajām فارسی میانه زردشتی به معنی «انجام و انتها و آخر» است. صورت ایرانی باستان «فرجام» *fra-jām-a است. fra پیشوند فعلی و a پسوند است. jām صورت بالانده ریشه g / jām است. g / jām در ایرانی باستان به معنی «حرکت کردن» است. صورت بالانده ریشه و پیشوند fra به معنی «فراز آوردن» است. «فرجام» را فرهنگستان ایران (۱۳۱۴ تا ۱۳۲۰) به جای «رسیدگی تمیزی» انتخاب کرد.

قیصر (به فتح اول و سکون ثانی): → عربی قیصر → لاتینی caesar. در لاتینی Caesar لقب امپراتوران روم بوده است. و در عربی و فارسی هم به همین معنی به کار برده شده است. از caesar لاتینی در فارسی میانه زردشتی [kysl] : kaysar آمده است.

تزار (به کسر اول) → روسی tsar, tsar روسی → kaisar گوتی → لاتینی caesar.
 kaisar گوتی، که از زبان‌های ژرمنی است، در آلمانی kaiser گردیده است.
 در دوره قاجار ایران با آلمان ارتباط پیدا کرد. در همین زمان قیصر برای امپراتور
 آلمان، که kaiser نامیده می‌شد، به کار رفت. در مثنوی‌ای، که «سیداحمد پیشاوری» در
 مدح قیصر آلمان گفته، آمده است:

به دستوری قیصر تاجدار زایوان برون رفت سالاربار
 نیوشید فرمان شه بسی‌درنگ به فرمان شه سوی میدان جنگ...
 شما ژرمنی زاده آزاده‌اید که بر مهر شه از شکم زاده‌اید

مجوس (به فتح اول و ضم دوم و سکون سوم) → عربی مجوس → سریانی magus →
 یونانی magos → فارسی باستان maguš, maguš در فارسی باستان حالت فاعلی است از
 magu: نام تیره‌ای از مادها که به کارهای دینی می‌پرداختند.
 از magu در فارسی میانه زردشتی، mu آمده است. «مغ» فارسی دری بازمانده mu
 فارسی میانه زردشتی است.

«مجوس» و «مغ» در فارسی دری هر دو برای نامیدن زردشتیان به کار رفته‌اند.
 مزور و مزور ← زور (۲).

مغازه (به فتح و ضم اول) این واژه از زبان ترکی، ظاهراً در اواخر دوره قاجار، به
 فارسی دری راه یافته است. «مغازه» ترکی از «magasin» فرانسوی و واژه فرانسوی از
 «مخازن» عربی گرفته شده است.

می (به فتح اول) → فارسی میانه may → اوستایی maðu: «می، غسل» → ایرانی
 باستان *maðu: غسل. چون از «غسل»، «می» می‌ساخته‌اند، maðu در اوستایی علاوه بر
 معنی اصلی به معنی «می» فارسی هم به کار رفته است. در زبان آسی mud → ایرانی
 باستان madu به معنی «غسل» است.

نوا (به فتح اول): آهنگ → فارسی میانه زردشتی [nw'k': niwāg] → ایرانی باستان
 a. ni-wāk-a. پسوند و ni پیشوند فعلی است. ریشه wāk به معنی «گفتن» است. آوا،
 آواز، آوازه، بانگ، نواختن، واژه، و خوشور و هوخت.

نواختن (به فتح اول و پنجم و سکون سوم): ۱- سرودن؛ ۲- نوازش کردن. نواخت ماده

ماضی و نواز ماده مضارع نواختن است.

نواخت → فارسی میانه مانوی **niwāxt* → ایرانی باستان **ni-wāx-ta*. *ni* پیشوند فعلی است. *ta* پسوندی بوده که از ریشه متعدی صفت مفعولی گذشته می ساخته است. *wāk* صورت اصلی *wāx* است. *k* پیش از *t* بدل به *x* شده است. *wāk* به معنی «گفتن» است.

نواز → فارسی میانه مانوی *[nw'c]:niwāz* → ایرانی باستان **ni-wāč-a*. *a* نشانه‌ای بوده که برای ساختن ماده مضارع از ریشه به کار می رفته است. *č* در *ni-wāč-a* به جای *k* آمده است. *niwāz* در فارسی میانه مانوی جداگانه نیامده، در *niwāzišn*، به معنی «با مهربانی گفت و گو کردن»، به کار رفته است. در پهلوی اشکانی *niwāz* → ایرانی باستان **ni-wāč-a*، به معنی «سرودن» و «نوازش کردن» هر دو به کار رفته است ← آوا، آواز، آوازه، بانگ، نوا، واژه، وخشور و هوخت.

نغوشا (ک) (به فتح اول و ضم دوم و سکون سوم). این واژه که از پهلوی اشکانی به فارسی دری راه یافته، به معنی «شنونده» است. *niyōšāg* پهلوی اشکانی، که برابر آن در فارسی میانه ترفانی *nyōšāg* است، صفت فاعلی است از ماده مضارع و پسوند *āg*. *āg* در فارسی دری «ا» شده و از ماده مضارع صفت فاعلی می سازد. *nyōš* و *niyōš* از *ni-gauš-a* ایرانی باستان آمده‌اند. *ni* پیشوند فعلی است و *a* برای ساختن ماده مضارع از ریشه به کار می رفته است. ریشه *gauš* به معنی «شنیدن» است. «گوش» هم از ریشه *gauš* آمده است. مانی پیروان خود را به دو دسته تقسیم کرده بود: گزیدگان، نیوشایان. نیوشایان یا نغوشاکان عوام مانوی بوده‌اند و چون وظیفه آنها شنیدن دستورها و سخنان «گزیدگان» بوده است، «نغوشاک» نامیده شده‌اند. در نوشته‌های عربی، که از مانویان گفت و گو شده، مانند الفهرست محمد بن اسحق، «سماعون» در ترجمه نغوشاکان به کار رفته است.

نغوشا (ک) در فارسی دری در معنی‌های زیر به کار رفته است: ۱- مانوی؛ ۲- گبر؛ ۳- یهودی؛ ۴- صابی؛ ۵- بد دین؛ ۶- بی دین.

نوی (به ضم و کسر اول و به کسر دوم). «نبی»، «نپی» صورت‌های دیگر «نوی» هستند. هر سه بازمانده *[npyk]:nibēg* فارسی میانه زردشتی هستند. در فارسی میانه زردشتی *nibēg* به معنی «کتاب»، در فارسی دری «نوی»، «نبی» و «نپی» اختصاص به «قرآن» یافته‌اند.

نیرنگ (به کسر اول و سکون دوم و چهارم و فتح سوم). نیرنگ، که در فارسی اسلامی

به معنی «مکر» و «حيله» به کار رفته، نزد زردشتیان «ورد» و «دعا» معنی می‌دهد. نیرنگ‌ها در کتابی به نام *nērangistān* گردآوری شده‌اند. نیرنگستان به زبان اوستایی است با ترجمه و شرح آن به فارسی میانه و بازنویسی فارسی میانه به الفبای اوستایی. نیرنگ‌ها اورادی هستند، که زردشتیان آنها را در مراسمی یا برای دفع شرّی یا جلب منفعتی می‌خوانند: «نیرنگ کستی (= کمر بند) بستن»، «نیرنگ دفع شرّ دزد»، «نیرنگ سردرد».

واژه: این لغت از زبان فارسی میانه زردشتی به فارسی دری راه یافته است. در فارسی میانه زردشتی [w'ck'] : *wāžag* به معنی «سخن» و «لغت» هر دو به کار رفته است. *wāžag* فارسی میانه زردشتی دخیل از پهلوی اشکانی است. **wāžag* پهلوی اشکانی بازمانده **wāč-aka* ایرانی باستان است. *aka* پسوند است. *wāk* صورت اصلی *wāč* است، *k* بدل به *č* شده است. ریشه *wāk* «گفتن» معنی می‌دهد. در پهلوی اشکانی *wāž*، در فارسی میانه مانوی *wāz* به معنی «سخن» و «لغت» هر دو به کار رفته‌اند. *wāž/z* → ایرانی باستان **wāč-a*. *a* پسوند است. ← آوا، آواز، آوازه، بانگ، نوا، نواختن، و خشور و هوخت.

و خشور (به فتح اوّل و سکون دوم و چهارم و ضم سوم): «پیغام‌بر». فارسی میانه زردشتی [whšwl] : *waxšwar*. *waxšwar* مرکب است از *waxš* و *war*. پسوند *war*، که در فارسی دری به صورت‌های «وَر» و «وَر» هر دو آمده، بازمانده *bara* ایرانی باستان است. *bara* در ایرانی باستان صفت است و از پسوند *a* و ریشه *bar* به معنی «بردن» ساخته شده است. *waxš* بازمانده **waxša* ایرانی باستان است که «سخن» معنی می‌دهد. *waxša* مرکب است از *wax* و *ša*. *ša* برای ساختن ماده ماضی از ریشه به کار می‌رفته است. *wak* صورت اصلی *wax* است. *k* پیش از *š* بدل به *x* شده است. *wak* صورت افزوده و *wāk* صورت بالانده و *uk* صورت ضعیف یک ریشه هستند. *wak* به معنی «گفتن» است. *waxša* که ماده ماضی است به عنوان اسم به کار رفته است. ← آوا، آواز، آوازه، بانگ، نوا، نواختن، واژه و هوخت.

هوخت (به ضم اوّل و سکون دوم و سوم): «گفتار نیک». → فارسی میانه زردشتی [hwht'] : *hūxt* → ایرانی باستان **hu-ux-tay*. *tay* پسوندی بوده که از ریشه اسم می‌ساخته است. *hu* پیشوند است به معنی «نیک». *uk* صورت اصلی *ux* است. *k* پیش از *t* بدل به *x* شده است. *uk* صورت ضعیف ریشه *wak* است. *wak* «گفتن» معنی می‌دهد. ←

آوا، آواز، آوازه، بانگ، نوا، نواختن، واژه، وخور.

هوش (به ضم اول و سکون دوم): ۱- «مرگ»؛ ۲- «زیرکی».

هوش به معنی «مرگ» بازماندهٔ 𐬨𐬀 فارسی میانهٔ زردشتی است که «مرگ» معنی می‌دهد. 𐬨𐬀 → ایرانی باستان *aušah: مرگ.

هوش به معنی «زیرکی» بازماندهٔ uš فارسی میانهٔ زردشتی است که «زیرکی» معنی می‌دهد. uš → ایرانی باستان *uš: «گوش»، مجازاً «زیرکی».

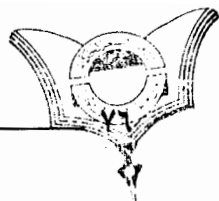
یزدان (به فتح اول و سکون دوم) → فارسی میانهٔ زردشتی yazdān. yazdān [yzd 'n] جمع yazd است. yazd بازماندهٔ yazata اوستایی است. yazata در زبان اوستایی در اصل به معنی «ستودنی» است. yazd و yazata برگروهی از موجودات اطلاق شده که دستیاران «امشاسپندان» هستند. امشاسپندان، که به معنی «مقدس‌ان بی مرگ» است و دستیاران اهوره مزدا به شمار می‌آیند، عبارت هستند از: اردیبهشت، خرداد، مرداد، شهریور، دی، بهمن و اسفند.

«یزدان» در فارسی دری مفرد به شمار آمده و در ترجمهٔ «الله» به کار رفته. مسلمانان فارسی زبان «هرمز» را، که بازماندهٔ «اهوره مزدا» اوستایی است و آن خدای زردشت بوده، نامربوط به «الله» اسلام دانستند و از این‌رو از به کار بردن «هرمز» به جای «الله» خودداری کردند.

«ایزد» بازماندهٔ دیگر از yazata اوستایی است. «ایزد» هم در فارسی دری در ترجمهٔ «الله» به کار برده شده است.

کتابنامه

- آیوازیان، ماریا، وام واژه‌های ایرانی میانه غربی در زبان ارمنی، تهران ۱۳۷۰.
- امام شوشتری، محمدعلی، فرهنگ واژه‌های فارسی در زبان عربی، تهران ۱۳۷۴.
- ابوالقاسمی، محسن، پنج گفتار در دستور تاریخی زبان فارسی، کتابسرای بابل ۱۳۶۷.
- ابوالقاسمی، محسن، تاریخ مختصر زبان فارسی، بنیاد اندیشه اسلامی، ۱۳۷۳.
- ابوالقاسمی، محسن، ماده‌های فعلهای فارسی دری، انتشارات ققنوس ۱۳۷۳.
- بهار، مهرداد، واژه‌نامه بندهش، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۵.
- بهار، مهرداد، واژه‌نامه گزیده‌های زاد سپرم، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۱.
- پورداود، ابراهیم، گائاه‌ها، یادداشت‌های گائاه‌ها، یشتهاج ۱ و ۲، یسناج ۱ و ۲، ویسپرد، خرده‌اوستا، هر مزدنامه، فرهنگ ایران باستان.
- تفضلی، احمد، واژه‌نامه مینوی خرد، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۷.
- جوالیقی، ابو منصور، المعرب من الکلام الاعجمی علی حروف المعجم، بتحقیق احمد محمد شاکر، مصر ۱۹۶۹.
- خفاجی، شهاب‌الدین، شفاء الغلیل، تصحیح و تعلیق و مراجعة محمد عبدالمنعم خفاجی، مصر ۱۹۵۲.
- راشد محصل، محمدتقی، زند بهمن یسن، تهران ۱۳۷۰.
- سجادی، جعفر، فرهنگ معارف اسلامی، ج ۱ تا ۴، تهران ۱۳۵۷-۱۳۶۳.
- شیر، ادی، کتاب الالفاظ الفارسیة المعربة، بیروت ۱۹۰۸.
- کیا، صادق، واژه‌های معرب در صراح، تهران ۱۳۵۲، واژه‌های معرب در فرهنگ جهانگیری و برهان قاطع، تهران ۱۳۵۷، واژه‌های معرب در کنز اللغات و منتخبات اللغات، تهران ۱۳۵۷، واژه‌های معرب در منتهی الارب، تهران ۱۳۵۲.



- محمد حسین بن خلف تبریزی، برهان قاطع، ج ۱ تا ۵، به اهتمام دکتر محمد معین. ۱۳۷۰
کتابخانه تخصصی ادبیات فارسی، ج ۱ تا ۶.
- ناتل خانلری، پرویز، تاریخ زبان فارسی، ج ۱ تا ۳، نشر نو ۱۳۶۶.
- وهمن، فریدون، واژه‌نامه ارتای ویرازنامک، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۵.
- هرن، پاول، هوبشمان، هاینریش، اساس اشتقاق فارسی، جلد نخست، ترجمه جلال خالقی مطلق، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۶.
- Abaev, V.I., *Istoriko - Etimologicheskij Slovar' Osetinskogo Yazyka I-IV*, Moskva-Leningrad 1958-1989.
- Andreas, F. C. und Barr, K., *Bruchstücke einer Pehlevi-Übersetzung der Psalmen*, Berlin 1933.
- Asbaghi, A., *Die semantische Entwicklung arabische Wörter im Persischen*, Stuttgart 1987.
- Asbaghi, A., *Persische Lehnwörter im Arabischen*, Wiesbaden 1988.
- Back, M., *Die sassanidischen Staatsinschriften*, Acta Iranica 18, E. J. Brill, Leiden 1978.
- Bailey, H., *Dictionary of Khotan Saka*, Cambridge 1979.
- Bartholomae, Chr., *Altiranisches Wörterbuch*, Berlin 1967.
- Benveniste, E., *Essai de grammaire sogdienne*, Paris 1929.
- Benveniste, E., *Les infinitives avestique*, Paris 1935.
- Benveniste, E., *Textes sogdiens, édités, traduits et commentés*, Paris 1940.
- Benveniste, E., *Vessantara Jataka*, édité, traduit et commenté, Paris 1946.
- Benveniste, E., *Titres et noms propres en Iranien ancien*, Paris 1966.
- Benveniste, E., *Etudes Sogdiennes*, Wiesbaden 1979.
- Benzing, J., *Chwaresmischer Wörtindex*, Wiesbaden 1983.
- Bloch, O. et W. von Wartburg, *Dictionnaire étymologique de la langue française*, Paris 1968.
- Bogolyubov, M. N. and Smirnova, O. I., *Sogdijkie Dokumenty s Gori Mug*, III, Moskva 1963.

- Boyce, M., *The Manichaean Hymn-Cycles in Parthian*, London 1954.
- Boyce, M., *Acta Iranica* 9, E. J. Brill, Leiden 1975.
- Boyce, M., *Acta Iranica* 9a, E. J. Brill, Leiden 1977.
- Brandenstein, W. und Mayrhofer, M., *Handbuch des Altpersischen*, Wiesbaden 1964.
- Davary, G. D., *Baktrisch, Ein Wörterbuch auf Grund der Inschriften, Handschriften, Münzen und Siegelschriften*, Heidelberg 1982.
- Dhabhar, B. N., *Pahlavi Yasan and Visperad*, Bombay 1949.
- Doerfer, G., *Türkische und mongolische Elemente im Neupersischen*, 1-4, Wiesbaden 1963, 1965, 1967, 1975.
- Duchesne - Guillemin, J., *Les composés de l'Avesta*, Paris 1936.
- Emmerick, R. E. and Skjaervo, P. O., *Studies in Vocabulary of Khotanese* 1-11, Wien 1982, 1987.
- Frejman, A. A., *Sogdijskij dokumenti s gory Mug, I*, Moskva 1962.
- Gershevitch, I., *A Grammar of Manichean Sogdian*, Oxford 1954.
- Gershevitch, I., *The Avestan Hymn to Mithra*, Cambridge 1964.
- Ghilain, A., *Essai sur la langue Parthe*, Louvain 1966.
- Gignoux, P., *Glossaire des inscriptions pehlevies et parthe*, London 1972.
- Gignoux, P., *Le livre d'Arda Viraz*, Paris 1984.
- Gignoux, P., *Noms propres sassanides en moyen-perse épigraphiques*, Wien 1986.
- Henning, W. B., *Acta Iranica* 14-15, E. J. Brill, Leiden 1977-8.
- Hinz, W., *Neue Wege im Altpersischen*, Wiesbaden 1973.
- Hinz, W., *Altiranisches Sprachgut der Nebenüberlieferungen*, Wiesbaden 1975.
- Horn, P., *Grundriss der neupersischen Etymologie*, Strassburg 1893.
- Hübschmann, H., *Persische Studien*, Strassburg 1895.
- Hübschmann, H., *Armenische Grammatik*, Leipzig 1897.

- Humbach, H., *The Gathas of Zarathustra*, 1-11, Heidelberg 1991.
- Insler, S., *The Gathas of Zarathustra*, Acta Iranica 8, E. J. Brill, Leiden 1975.
- Jackson, A. V. W., *An Avesta Grammar*, Stuttgart 1892.
- Jeffery, A., *The Foreign Vocabulary of the Qura'n*, Baroda 1938.
- Kapadia, D. D., *Glossary of Pahlavie Vendidad*, Bombay 1953.
- Kellens, J., *Les noms-racines de l'Avesta*, Wiesbaden 1974.
- Kellens, J., *Le verbe avestiques* Wiesbaden 1984.
- Kent, R. G., *Old Persian*, New Haven, Connecticut 1953.
- Krahe, H., *Indogermanische Sprachwissenschaft*, 1-11, Berlin 1969.
- Lentz, W., *Die Nordiranischen Elemente in der Neupersischen Literatursprache bei Firdosi*, in Z11, Vol 4, p. 251-316, Leipzig 1926.
- Livshitz, V. A., *Sogdijskie Dokumenty s Gori Mug*, 11, Moskva 1962.
- MacDonell, A. A., *A Practical Sanskrit Dictionary*, Oxford 1945.
- Mackenzie, D. N., *The Sutra of the Causes and Effects of Actions in Sogdian*, London 1970.
- Mackenzie, D. N. *A Concise Pahlavi Dictionary*, Oxford 1971.
- Mackenzie, D. N., *The Buddhist Sogdian Texts in the British Library*, Acta Iranica 10, E. J. Brill, Leiden 1976.
- MacKenzie, D. N., *The Khwarezmian Elements in the Qunyat al-Munya*, London 1990.
- Mayrhofer, M., *Sanskrit-Grammatik*, Berlin 1965.
- Mayrhofer, M., *Onomastica Persepolitana*, Wien 1973.
- Mayrhofer, M., *Kurzgefasstes etymologische Wörterbuch des Altindisch*, I-III, Heidelberg 1956, 1963, 1976.
- Mayrhofer, M., *Iranisches Personennamenbuch, Band I, Die Altiranischen Namen*, Wien 1979.
- Meillet, A., et Benveniste, E., *Grammaire du vieux-perse*, Paris 1931.

- Misra, S. S., *The Avestan, a Historical and Comparative Grammar*, Delhi 1979.
- Monna, M. C., *The Gathas of Zarathustra*, Amsterdam 1978.
- Nyberg, H. S., *A Manual of Pahlavi*, I-II, Wiesbaden 1964, 1974.
- Nyberg, H. S., *Frahang Pahlavik*, Wiesbaden 1988.
- Rastorgueva, V. S., (editor), *Osnovy Iranskogo Yazyznaniya, Sredneiranske Yazyki*, Moskva 1981.
- Reichelt, H., *Awestische Elementarbuch*, Heidelberg 1964.
- Ross, A. S. C., *Etymology*, England 1969.
- Saleman, C., *Mittelpersisch, in Grundriss der iranischen Philologie*, Band I, Berlin 1974.
- Salemann, C., *Manichaeische Studien*, I, St. Pétersbourg 1908.
- Samadi, M., *Das Chwaresmische Verbum*, Wiesbaden 1986.
- Schmitt, R., *The Bisitium Inscription of Darius the Great*, London 1991.
- Sevortyan, E. V., *Etimologicheskij slovar tyurkskikh yazykov*, Moskva 1974.
- Steingass, F., *A Comprehensive Persian - English Dictionary*, London 1977.
- Vullers, L. A., *Lexicon Persico-Latinum Etymologicum* I-III, Bonn 1855, 1864, 1867.
- Whitney, W. D., *Sanskrit Grammar*, U. S. A. 1964.

فهرست واژه‌ها

الف - واژه‌های فارسی

آب	۲۲	اسکناس	۵۰
آتر یاد	۵۰	افغانستان اکادیمی	۵۱
آتش	۵۹	اقیانوس	۴۶
آذر	۵۹	الفعدن	۴۵
آراستن	۳۴	الله	۴۶
آزاده	۵۰	انجمن	۲۳
آستانه در	۴۵	اندام	۳۸
آغاز	۴۵	اندربایایی	۴۷
آمپرسنج	۵۰	اونیورسیه	۵۰
آموزاک	۵۰	اهریمن	۴۶، ۳۵
آوا	۶۰	اهل تأویل	۴۶
آواز	۶۰	اهل تحقیق	۴۶
آوازه	۶۰	اهل حق	۴۶
آید	۳۱	اهل طریقت	۴۶
اتابک	۶۰، ۴۵	ایالت	۵۰
اتوموبیل	۵۰، ۳۳	ایزد	۷۳، ۴۶
اچهر	۴۸	ایلچی	۴۸
از	۳۱، ۳۰، ۲۳	باشاننده	۴۷
استاد یار	۵۰	بالش ده	۴۷
استکان	۵۰	بانگ	۶۱
استیزه	۲۵	بخت	۶۱
اسطرلاب	۴۵	بخش	۶۱
اسطقس	۴۵	بخشیدن	۶۱

۵۱	پوهنتون	۳۰	بَر
۴۷	پیر	۳۰	بَرَد
۳۴	پیراستن	۲۵	برف
۴۶	پیر مُغان	۲۲، ۱۴	بزرگ
۶۳	پیژاما	۴۷	بستناکی
۵۰	تانک	۵۰	بلدیه
۴۶	تأویل	۲۲	بود/ذ
۴۵	ترخان	۶۱	بودجه
۶۹، ۶۳	تزار	۲۱، ۱۵	بوم
۶۳	تزویر	۲۳	بوی
۴۵	تغار	۲۴	بهار
۵۰	تکاور	۶۲	بهشت
۴۸	تومان	۲۳	بی
۶۳	تیم	۵۰	بیع و شری
۴۸	تیمسار	۵۰	پاتک
۶۳	تیمم	۶۲	پادافراه
۶۴	جامه‌دان	۵۰	پاسدار
۴۷	جان سخن‌گو	۳۰	پای
۴۵	جاه	۶۳	پای‌جامه
۴۶	جبری	۳۰	پاید
۴۶	جبری‌مذهب	۶۳، ۲۲	پدر
۵۰	جت	۵۰	پرتوشناسی
۴۸	جرگه	۶۲	پرسیدن
۶۴	جشن	۴۹	پرواک
۵۱	جنرال	۴۹	پروژ
۵۱	جنوری	۲۴	پُس
۲۴	جوان	۴۵	پساک
۵۰	جولای	۶۳	پسر
۵۰	جون	۴۹	پلوچ
۴۵	جوهر	۵۰	پناهگاه
۴۸	جیوآتما	۴۲، ۲۳	پنج
۵۰	چتکه	۶۳	پور
۳۸	چراغ	۴۵	پوشیده‌روی
۴۵	چرخشت	۵۱	پوهاند

چمدان	۶۴	دموکرات	۵۰
چند	۲۲	دموکراسی	۵۰
حجت	۴۶	دوست	۲۷
خالوما	۴۶	دوش	۶۶
خانه	۲۳	ده (: بز)	۴۵
خبرگان	۵۰	ده (عدد)	۲۴
خدا(ی)	۶۸	ده (ماده مضارع «دادن»)	۳۲، ۲۳
خدای‌نامه	۶۸	دهد	۳۲
خشک	۶۴	دهقان	۴۵
خشم	۲۵	دهگان	۴۵
خمس	۴۶	دیو	۳۵
خواستن	۲۴	دیو (: نوشته)	۳۶
خواه	۳۲	دیوان	۳۶
خواهر	۲۴	دیویزیون	۴۹
خواهم	۳۲	دیهم	۳۷
خودرو	۳۳	رژیمان	۴۹
خوشیدن	۶۴	رستاخیز	۶۶
دار	۶۵	رسول‌الله	۴۶
دارا	۲۹	رکاب	۳۳
دارالفنون	۵۰	رنج	۴۲
دارو	۶۵	روادید	۵۰
دانشیار	۵۰	رهبر	۵۰
دبستان	۵۰، ۳۶	رهرو	۴۷
دبیر	۳۶	زاور	۶۷، ۶۶
دبیرستان	۵۰	زیرا	۴۶
دختر	۶۳	زفر	۳۶
دراگ	۶۵	زن	۲۳
دراگ‌استور	۶۵	زندواف	۴۵
درست	۶۵	زنده	۲۳
درشت	۶۵	زندیک	۶۶
دژ	۴۵	زندیق	۶۷
دست	۶۵	زور ^(۱)	۶۷، ۶۶، ۶۳
دستور	۶۶، ۶۵، ۴۶	زور ^(۲)	۷۰، ۶۷
دستوری	۶۶	زیریدن	۴۷

۵۰	شیمی	۴۵	ژاژ
۴۶	صلات	۶۷	ساتراپ
۴۶	صوفی	۴۷	ساقی
۴۶	صوفیه	۲۴	سال
۶۹	صیام	۵۰	سپهد
۴۶	طریقت	۶۸، ۳۷	سپهر
۴۶	عارف	۲۵	ستیزه
۴۷	عاشق	۴۶	سخینوس
۴۶	عدلی‌مذهب	۵۰	سرکنسول
۵۰	عدلیه	۵۰	سرلشکر
۴۶	عرفان	۵۰	سرهنگ
۴۶	عشق	۵۱	سکتور
۴۷	علم پیشین	۵۰	سماور
۴۷	علم سپس طبیعت	۴۶	سنت رسول‌الله
۴۹	فاکولته	۳۳	سوار
۴۹	فرجاد	۵۰	سوسیالیست
۶۹	فرجام	۵۰	سوسیالیسم
۴۹	فرجود	۳۸	سیاه
۴۹	فرگاه	۴۹	سید لب‌تشنه
۴۹	فرگفت	۳۶، ۲۹	شاه
۳۳	فرمان	۴۹	شاه‌مردان
۴۹	فرنود	۶۸	شاهنامه
۵۰	فروده‌گاه	۶۸، ۳۶	شاهنشاه
۵۰	فرهنگستان	۴۹	شاه ولایت
۴۵	فلسفه	۲۲	شد
۴۷	فلسفه پیشین	۳۷	شمن
۵۱	فوند	۲۲	شود
۵۰	فیزیک	۵۰	شوفر
۴۶	فیلسوف	۴۶	شویدا
۴۶	قرآن	۴۲	شهر
۴۹	قمر مصنوعی	۴۹	شهباز عرب
۴۷	قوت یادداشت	۶۸	شهید
۴۵	قولنج	۳۸	شیپور
۶۹، ۶۳	قیصر	۶۹	شیر

۳۱، ۲۱	من	۴۶	کتاب الله
۴۹	منقبت‌گو	۲۲	کرد
۳۱	مه	۴۶	کردگار
۴۷	مهر	۵۰	کمونیسم
۷۰، ۴۷	می	۵۷	گاوشنگ
۵۰	میکروب‌شناسی	۴۵	گاه
۴۶	ناموس	۲۴	گذر
۷۱	نبی	۵۱	گراماتیکه
۷۱	نپی	۴۷	گرمی طبیعی
۵۰	نظمیه	۲۴	گشتاسب
۷۱	نغوشا(ک)	۷۱	گوش
۵۰	نمایشگاه	۴۵	گوهر
۷۰	نوا	۴۷	گوهر روینده
۷۱	نواخت	۲۹	گوی
۷۰	نواختن	۲۹	گوید
۷۱	نواز	۳۱	مَ (نشانه نهی)
۷۱	نوی	۳۲	مَ (ضمیر متصل)
۷۱	نیرنگ	۶۳	مادر
۲۳	نیو	۴۶	مأذون
۳۰	و	۵۱	مارچ
۵۰	واپسگرا	۳۳	ماشین
۷۲	واژه	۴۶	مالیطرنا
۷۲	وخشور	۷۰	مجنوس
۵۰	وزارت طرق و شوارع	۵۰	محبس
۵۰	ولایت	۲۲	مُرد
۵۰	هذه السنه	۷۰	مزور
۳۵	هرمز	۷۰	مزور
۷۲	هوخت	۴۷	مستی
۷۳	هوش	۴۶	مشایخ طریقت
۴۷	یار	۴۶	معرفت
۴۸	یاسا	۵۰	معرفة الارض
۴۵	یرغو	۴۷	معشوق
۷۳	یزدان	۷۰	مغ
۴۵	یزک	۷۰	مغازه
		۴۶	ملونیا

ب - واژه‌های غیر فارسی

ترتیب نشانه‌های الفبایی

› ‹ a, ā, ą, â, b, c, č, ç, d, ð, e, ē, g, γ, h, ħ, i, ī, j, ĵ, k, l, m, n, ŋ, ō, o, ō, p, r, ʀ, s, š, ş, ś, t, t, θ, u, ū, v, w, x, x', y, z, ž

sphere	۶۸	آرامی	۴۳
team	۶۳	BNY' Y'MYN'	
		آسی	
aiwisrūθrima	۴۲	mud	۷۰
aiwyāḡhana	۴۲		
ātar	۵۹	آلمانی	
ātarš	۵۹	kaiser	۷۰
dārav	۶۵		
dāstvā	۶۵	ارمنی	
duž - ahu	۶۲	čirag	۳۸
gaḍavara	۴۲	seav	۳۸
gaošō - srūta	۴۲		
maḍu	۷۰	انگلیسی	
ušahina	۴۱	budget	۶۲
vah	۶۲	drug	۶۵
vahišta	۶۲	martyr	۶۸
vahišta ahu	۶۲	pyjamas	۶۳

haus	۶۴	yasna	۶۴
hausā	۶۴	yazata	۷۳
hiz	۶۶	zanda	۶۷
huš	۶۴	zantay	۶۷
huška	۶۴	zāvar	۶۷
hu - uxtay	۷۲	ایتالیایی	
jam	۶۹	doccia	۶۶
jām	۶۹	ایرانی باستان	
madu	۷۰		
nigauša	۷۱	ahra manyu	۳۵
niwāča	۷۱	ahura	۳۵
niwāxta	۷۱	ahura mazdāh	۳۵
pā	۶۷	aišma	۲۵
pāwan	۶۷، ۶۸	aušah	۷۳
pr̥s	۶۲	āhaiza	۶۶
pr̥ssa	۶۲	āhišta	۶۶
puθra	۶۳	āwāča	۶۰
rista	۶۶	āwāka	۶۰
riθ	۶۶	bag	۶۱
uk	۷۲	bar	۷۲
uš	۷۳	bara	۷۲
šagra	۶۹	baxta	۶۱
wak	۷۲	daiwa	۳۵
waxša	۷۲	dauš	۶۶
wāčaka	۷۲	daušā	۶۶
wāk	۶۰، ۶۱، ۷۰، ۷۱، ۷۲	dāraw	۶۵
wānk	۶۱	dārawaka	۶۵
xšaθra	۶۷	dr̥uw(a)	۶۵
xšaθrapāwan	۶۷، ۶۸	druwišta	۶۵
xšaθrapāwā	۶۷، ۶۸	frajāma	۶۹
xš̌ra	۶۹	fras	۶۲
yaz	۶۴	gam	۶۹
		gauš	۷۱
		haiz	۶۶

wāxš	۳۸	پازند	
wāž	۷۲	ayā	۵۶
wāžag	۷۲	dānā	۵۶
widang	۴۲	kōrčašm	۵۶
zāwar	۶۷	kōrdil	۵۶
		ku	۵۶
		ō	۵۶
چینی		mainyō	۵۶
tien	۶۳	pursīṭ	
		waṭtar	۵۶
روسی		xrad	۵۶
čamadan	۶۴		
golos	۶۰		
tsar	۷۰		
		پهلوی اشکانی	
		az	۴۲
زند و پازند		čirāg	۳۸
۴۹	ارمونت	društ	۶۵
۴۹	اروتن	dah (dādan مضارع ماده)	۲۳
		dēdēm	۳۷
سریانی		handām	۳۸
haddāmā	۳۸	ispēr	۳۷
kennārā	۴۳	kumār	۳۸
magus	۷۰	lōg	۳۷
šippōrā	۳۸	niyōš	۷۱
šuβhā	۴۳	niyōšāg	۷۱
		niwāž	۷۱
		panj	۴۲
سغدی		puhr	۶۳
tīm	۶۳	ranj	۴۲
		syāw	۳۸
سنکسریت		šahr	۴۲
dōš	۶۶	šaman	۳۷
dōšā	۶۶	šayfur	۳۸
ksīra	۶۹	wahišt	۶۲
kumārā	۳۸		

ājamyāt	۲۸، ۳۱	lokā	۳۷
āpi	۲۲	śramna	۳۷
āsmānam	۱۳، ۵۳		
baga	۱۴، ۲۳		سومری
bagah	۱۳، ۱۴، ۵۳	dipī	۳۶
bar	۱۶، ۳۰		
baratu	۲۸، ۳۰		عربی
baudah	۲۳	۵۸	المدثر
bār	۱۶	۶۷، ۶۳	تزویر
br	۱۶	۴۵	جاه
būta	۲۲	۴۵	جوهر
būmi	۱۵، ۲۱	۴۵	دهقان
būmim	۱۳، ۵۳	۶۷	زندقه
čwant	۲۲	۶۷	زندیق
dadā	۲۳، ۳۲	۶۷	زور
dadātu	۲۸، ۳۲	۶۹	صیام
daθa	۲۴	۴۵	عتبه
dahyau	۳۰	۶۹	قیصر
dahyāum	۲۸، ۳۰، ۳۱	۴۵	محجبه
dā	۳۲	۷۰	مجوس
dārayatwahu	۲۹	۷۰	مخازن
dārayatwahum	۱۳	۶۷	مزور
dārayatwahuš	۲۸، ۲۹	۶۷	مزور
draugah	۲۸، ۳۱		
draugāt	۲۸، ۳۱		فارسی باستان
framātāram	۱۳	abi	۲۸، ۳۱
frāθ	۶۲	adam	۲۸، ۳۱
hyah	۱۳، ۵۳، ۵۴	adāt	۱۳، ۵۳، ۵۴
hačā	۲۳، ۲۸، ۳۰	ahuramazdāh	۱۳، ۲۸، ۲۹، ۵۳
hainā	۲۸، ۳۱	ahuramazdām	۲۸
haināyāh	۲۸، ۳۱	aitat	۲۸، ۳۱
hanjamana	۲۳	aiwam	۱۳
imām	۱۳، ۲۸، ۳۰، ۵۳	akunauš	۱۳
jad	۳۲	awam	۱۳، ۵۴

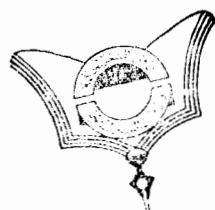
wak	۱۶	ĵadyāmi	۲۸، ۳۲
wazarka	۲۲	ĵam	۳۱
wazarkah	۱۳، ۱۴، ۵۳	ĵani	۲۳
wāk	۱۶	kr̥ta	۲۲
xšaçaṇpāwā	۶۷	magu	۷۰
xšāyaθya	۶۸	maguš	۷۰
xšāyaθyah	۲۸، ۲۹، ۶۸	mai	۲۸، ۳۲
xšāyaθyah xšāyaθyānām	۳۶	manā	۲۱، ۲۸، ۲۹
xšāyaθyam	۱۳	martya	۱۵
xšāyaθyānām	۶۸	martyahyā	۱۳، ۱۵، ۵۴
yāna	۳۱	martyam	۱۳، ۱۵، ۵۴
yānam	۲۸، ۳۱	marty tauhmā	۱۵
yuwan	۲۴	mā	۲۸، ۳۱
zūrah	۶۷	mṛta	۲۲
		naiba	۲۳
		panča	۲۳
		parunām	۱۳
		pā	۳۰
		pātifrāθa	۶۲
		pātu	۲۸، ۳۰
		pitar	۲۲
		pr̥sa	۶۲
		puça	۲۴، ۶۳
		šawati	۲۲
		šuta	۲۲
		šyātim	۱۳، ۵۴
		θah	۲۹
		θard	۲۴
		θāti	۲۸، ۲۹
		uk	۱۶
		upastā	۳۰
		upastām	۲۸، ۳۰
		utā	۲۸، ۳۰
		wahār	۲۴
فارسی میانه			
abastām	۲۸، ۳۰		
amahraspandān	۴۲		
ast	۱۴، ۱۵، ۲۵		
az (حرف اضافه)	۱۴، ۲۳، ۲۸، ۳۰، ۳۱		
az (ضمیر)	۲۸، ۲۹، ۳۱، ۴۲		
āb	۲۲		
ādur	۵۹		
āsmān	۱۴		
ātaxš	۵۹		
āxēz	۶۶		
āxist	۶۶		
āy	۳۱		
āyēd	۲۸، ۳۱		
āwāz	۶۰		
bar	۳۰		
barēd	۲۸، ۳۰		
baxš	۶۱		
baxt	۶۱		

hēn	۲۸، ۳۱	bay	۱۴، ۲۳
hōš	۶۴	bē	۵۷
hōšīdan	۶۴	bōy	۲۳
hušk	۶۴	būd / ō	۲۲، ۵۷
hūxt	۷۲	būm	۱۴، ۱۵، ۲۱
i	۱۴	čand	۲۲
- im (ضمیر متصل)	۲۸	dah (عدد)	۲۴
im	۱۴، ۲۸، ۳۰	dah (ماده مضارع)	۲۳، ۳۲
jašn	۶۴	dahēd	۲۸، ۳۲
jēh	۴۶	dast	۶۵
juwān	۲۴	dastwar	۶۵
kamārīgān, dēwān	۳۶، ۴۶	dād	۱۴
kaysar	۶۹	dār	۶۵
kannār	۴۳	dārāy	۱۴، ۲۸، ۲۹
kard	۱۴	dārūg	۶۵
kird	۲۲	dēh	۲۸، ۳۰
kiš	۵۷	dōš	۶۶
kišwar	۵۷	drāyīdan	۳۵
ku	۵۷	drōw	۲۸، ۳۱
- m (ضمیر متصل)	۳۲	drust	۶۵
ma	۲۸، ۳۱	dušaxw	۶۲
man	۲۱، ۲۸، ۲۹	dux(tar)	۶۳
mardum	۱۴، ۱۵	ēbsrūsrim	۴۲
may	۷۰	ēbyānghan	۴۲
mād(ar)	۶۳	ēd	۲۸، ۳۱
muy	۷۰	ēw	۲۸، ۳۱
murd	۲۲	frajān	۶۹
nām	۵۷	framādār	۱۴، ۱۵
nibēg	۷۱	gadwar	۴۲
nihād	۵۷	gōšō - srūd	۴۲
niwāg	۷۰	gōw	۲۹
nērangistān	۷۲	gōwēd	۲۸، ۲۹
nēw	۲۳	guftan	۳۵
ō	۲۸، ۲۹	hanzaman	۲۳

wafr	۲۵	ōhrmazd	۱۴، ۲۸، ۲۹، ۳۰
wahišt	۶۲	ōš	۷۳
wasyār	۱۴	ōy	۱۴
waxš	۳۸، ۷۲	panj	۴۲
waxšwar	۷۲	panz	۲۳
wāžag	۷۲	pādifrāh	۶۲
widar	۲۴	pārag stānišnīh	۴۶
widang	۴۲	pāy	۳۰
wimand	۴۶	pāyēd	۲۸، ۳۰
winārdan	۴۶	pid(ar)	۲۲، ۶۳
windīdan	۴۶	purs	۶۲
wištāsp	۲۴	pursīdan	۶۲
wuzurg	۱۴، ۲۲	pus(ar)	۲۴، ۶۳
xānag	۲۳	ranj	۴۲
xēšm	۲۵	rāy	۱۴، ۱۵
xuftan	۴۹	rist	۶۶
xwadāy	۶۸	ristāxēz	۶۶
xwadāy nāmag	۶۸	ruwan bōxtārīh	۴۶
xwāh	۳۲	sāl	۲۴
xwāhar	۲۴	spihr	۶۸
xwāhēm	۲۸، ۳۲	stēzag	۲۵
xwāstan	۲۴	šagr	۶۹
yak	۱۴	šahr	۴۲
yasn	۶۴	šawad	۲۲
yazd	۷۳	šādīh	۱۴
yazdān	۷۳	šāh	۱۴، ۲۸، ۲۹
yān	۲۸، ۳۱، ۳۲	šāhān šāh	۳۶
zafar	۳۵	šīr	۶۹
zan	۲۳	šud	۲۲
zandīk	۶۷	šustan	۴۸
zindag	۲۳، ۴۲	ud	۲۸، ۳۰
zōr	۶۷	uš (← ud - š)	۵۷
zūr	۶۷	uš	۷۳
		ušahin	۴۱

فارسی میانه ترفانی (مانوی)			
wahištāw	۶۲	ahēnagān	۵۵
wāng	۶۱	ādur	۵۹
wāz	۷۲	āwāg	۶۰
wisp	۵۶	āwāz	۶۰
xrōh - xwān	۴۲	āwāzag	۶۰
yak	۵۵	bawād	۵۶
yasn	۶۴	būd	۵۶
zōr	۶۷	dašnēzādagān	۴۳
zūr	۶۷	day	۲۳
		dārū	۶۵
		dārūgird	۶۵
		dārūgirdīh	۶۵
		dēn	۵۵، ۵۶
		dēn - sārār	۴۲
		dušux	۶۲
		ēg	۵۶
		gird	۶۵
		harw	۵۵، ۵۶
		i	۵۵، ۵۶
		izwān	۵۶
		man	۵۶
		mardōhm	۱۵
		niwāxt	۷۱
		niwāz	۷۱
		niwāzišn	۷۱
		nyōš	۷۱
		nyōšāg	۷۱
		pad	۵۶
		paydāg	۵۶
		rōšnān - xwārist	۴۲
		šahr	۵۵، ۵۶
		ud	۵۵، ۵۶
فارسی میانه کتیبه‌ای			
ardaxšīr	۵۵		
bay	۵۵		
ēn	۵۵		
ērān	۵۵		
mazdyasn	۵۵		
paykar	۵۵		
šāhān šāh	۵۵، ۶۸		
فارسی میانه مسیحی			
kannār	۴۳		
šubāh	۴۳		
فرانسوی			
budget	۶۲		
budgette	۶۲		
douche	۶۶		
drogue	۶۵		
étymologie	۱۱		
magasin	۷۰		
martyr	۶۹		
pyjama	۶۳		
satrape	۶۷		
sphere	۶۸		

هندی		گوتی	
paijama	۶۳	kaisar	۷۰
یونانی		لاتینی	
diadēma	۳۷	caesar	۷۰
etymon	۱۱	droga	۶۵
logos	۳۸		
magos	۷۰		
philhellene	۳۷	xšāyaθya	۳۶
sātrāpēs	۶۷		
sphaira	۳۷، ۶۸		



تأسیس ۱۳۷۶
کتابخانه تخصصی ادبیات

فهرست اعلام

۴۱	بوگومیل	۵۸	آبایف
۳۹	بهرام اول	۳۸	آذرباد مهراسپندان
۷۰	پیشاوری، سیداحمد	۵۰، ۴۸	آذرکیوان
۳۸	تنسر	۳۶	آستیاگس
۴۳	تیمور لنگ	۴۱	آندریاس
۵۸	جبرئیل	۴۴	احمدشاه درانی
۴۴	جفری بیک	۳۵	ادیب نیشابوری
۵۰	جلال الدین میرزا	۳۷	ارد دوم
۴۰	جنه	۳۸، ۳۷	اردشیر
	← مهاویره	۳۷	اردوان پنجم
۱۱	جونز، سرویلیام	۳۶	اسکندر
۳۴	حافظ	۳۷	اشک اول
۳۵، ۳۴	خاقانی	۴۸	اکبرشاه هندی
۵۸	خالقی مطلق، دکتر جلال	۴۳	البتگین
۵۸	خدیجه	۳۴	امیر معزی
۴۷	خدیو جم	۶۵	انوری
۳۹	خسرو اول	۴۴	انوشنگین
	← انوشیروان، نوشروان	۴۱	انوشیروان
۵۲	داریوش بزرگ		← خسرو اول، نوشروان
۴۹	دهخدا	۴۳	بابر
۳۶	دیوکس	۵۸	بارتلمه
۵۸	رسول الله (ص)	۳۹	بخت نصر
۵۰	رضاشاه پهلوی	۳۸، ۳۷	بلاش اول
۴۸	ساسان پنجم	۴۰	بودا
۴۳	سبکتگین		← سید درته گوتمه

۴۱	محمد فاتح، سلطان	۳۴	سعدی
۴۳	محمود غزنوی	۳۶	سلوکوس
۴۱	مزدکی	۳۴	سنایی
۳۹	مسیح (ع)	۴۰	سید درته گوتمه
۶۱	مظفرالدین شاه قاجار	← بودا	
۵۸، ۴۹	معین، دکتر محمد	۳۹، ۳۸، ۳۷	شاپور
۴۸	ملا فیروز	۳۹	شاپور ذوالکثاف
۶۵	موسی (ع)	۴۹	شعوری
۴۰	مهاویره	طغرل بن البارسلان بن طغرل بن محمد بن ملک‌شاه	
	← بودا	۶۰	بن البارسلان سلجوقی
۳۶، ۳۷	مهرداد اول	۴۴	طغرل بیگ
۳۷	مهرداد دوم	۴۴	عثمان
۵۷	میبدی	۶۸	عضدالدوله دیلمی
میر جمال‌الدین حسین بن فخرالدین حسن انجوی		۶۰	عین‌الدوله، سلطان عبدالمجید میرزا
۴۸	شیرازی	۴۶	غزالی، امام محمد
۴۴	نادرشاه افشار	۵۰	فتحعلی شاه قاجار
۵۰	ناصرالدین شاه قاجار	۳۴	فرخی
۴۹	ناظم‌الاطباء	۳۸	فردوسی
۳۴	نوشروان	۳۷	فرهاد دوم
	← انوشیروان، خسرو اول	۵۸	فولوس
۴۷	هاتف اصفهانی	۴۱	قیاد
۳۶	هخامنش	۳۷	کراسوس
۳۹، ۳۷	هرمز	۳۹	کرتیر
۵۸	هرن، پاول	۳۶	کمیوجیه
۵۸	هوبشمان	۳۶	کوروش پارسی
۳۶	هوخستره	۳۹	مأمون
۴۳، ۳۸	یزدگرد سوم	۷۱، ۴۲، ۴۰، ۳۹، ۱۳	مانی
۴۳	یعقوب لیث صفار	۷۱	محمد بن اسحق
۴۰	یوحنا ی معمدان	۴۸	محمد حسین بن خلف تبریزی



فایده‌شناسی ۱۳۷۶
کتابخانه تخصصی ادبیات